

وجیزه

پاسخی به سؤالات مطرح شده درباره حضرت باب

مهری وحدت حق (حقیقت جو)

سنه ۱۶۶ بدیع مطابق ۱۳۸۸ شمسی

فصل اول

فصل دوم

اخبار و بشارات در باره ظهور قائم

وجیزه

پاسخی به سؤالات مطرح شده درباره حضرت باب

سنه ۱۶۶ بدیع مطابق ۱۳۸۸ شمسی

پیشگفتار

با وجود آنکه حدود ۱۶۶ سال، از ظهور حضرت باب می گذرد اما هنوز بعضی از مردم در گرداب افکار سطحی و بدون پایه و اساس خود به دنبال مهدی موعودی هستند که قرار است از شهری موهوم به نام جابلقا یا جابلسا ظاهر شود و با شمشیر آخته، عالم را از لوث وجود کفار پاک و مطهر سازد و دین جدش رسول الله را ترویج نماید. غافل از آنکه ناخود آگاه همان سخنانی را می گویند که تقریباً سه هزار سال پیش امت یهود به حضرت مسیح گفتند و یا حدود هزار سال قبل یهودیان و مسیحیان با همین ایرادها به حضرت محمد ایمان نیاوردند. در قرآن کریم از این سخنان یاد شده و به مسلمانان توصیه گردیده که مبادا مثل امت قبل رفتار نمایند اما متأسفانه این نفوس که خود را حامی اسلام و قرآن می دانند به جای این که در آن کلام الهی تفحص و جستجو نمایند همان ایرادها را مجدداً تکرار کرده و می کنند. این سخنان در

حالی گفته می شود که حضرت باب و حضرت بهاء الله فقط موعود اسلام نیستند بلکه خود را موعود کل ادیانی می دانند که قرار است در آخرالزمان ظاهر شود و عالم را بهشت برین نماید.

براستی چه کسانی منتظر ظهوری جدید در آخرالزمان هستند؟ آیا سایر ادیان نیز چنین انتظاری را دارند؟

آیا قائم موعود طبق وعده های الهی و پیامبران گذشته می آید و یا مطابق آنچه که در افواه علمای ادیان رایج است ظاهر خواهد شد؟. اگر چه بیشتر روی سخن با شیعیان است که در اطراف ما و با ما زندگی می کنند اما به نظر می رسد که هر گروهی موعود را به میل خود می طلبد البته آن هم نه با دلیل، بلکه فقط با شنیدن از قول این و آن. در حقیقت معیارشان کتاب خدا نیست بلکه دستور روحانیون و تکرار گفته های کسانی است که با میل خود کلام الهی را تعبیر و تفسیر نموده و سبب شده اند که مردم از حقیقت دور مانده و نهایتاً پیروان قائم را با فجیع ترین شیوه شهید نمایند و کار خود را هم بنام ثواب محسوب دارند.

به هر حال، باید بررسی نمود که آیا آیات و احادیث موثقی هم موجود است که بتواند حقایق بیشتری را آشکار کند؟ آیا آنچه می گویند حقیقت دارد؟ و یا، چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند!

پاسخ به این گونه سئوالات و پرسشهای دیگری در این زمینه به وسیله اساتید و دانشمندان عالیقدر جامعه بهائی بطور مفصل داده

شده و کتب مختلفی نیز در این باره منتشر گردیده که می تواند به خوبی مورد استفاده متحریان حقیقت قرار گرفته و نیاز آنان را در حل مشکلاتشان برطرف سازد. اما امروزه آنچه مورد نیاز جویندگان حقیقت است روش تبلیغی حضرت عبدالهء است که در کتاب خطابات مبارکه درج گردیده و یا داخل شدن در طرح روحی و مطالعه یک دوره کتابهای آن است که بایستی مد نظر قرار گیرد. در عین حال چون بعضی مطالب همچنان در ذهن نفوس نقش بسته و به مرور زمان سبب پریشانی افکار گردیده و از طرف دیگر دسترسی به کتب و رسائل استدلالی هم به علت هجومهای گسترده کمیاب گشته و یا فرصت کافی جهت مطالعه امکان پذیر نیست، لذا جزوه ای به نام وجیزه در سالهای گذشته تهیه گردید که به صورتی ساده و مختصر به طرح رؤس بعضی از مطالب مورد سؤال متحریان می پرداخت. از آنجا که این جزوه با تأییدات جمال اقدس ابھی مورد استقبال دوستان قرار گرفت لذا تصمیم گرفته شد که با تغییرات اندکی به تکمیل آن پرداخته و به همان نام، ولی در قالبی جدید مورد استفاده قرارگیرد. امید آن که مورد توجه واقع شده و به تواند راهنما و مشوقی جهت مطالعه بیشتر آن عزیزان باشد.

ذره بيمقدار م. و. ح.

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	فصل اول:
۳	مقدمه
۷	نبوت و امامت
۱۵	خاتم النبیین
۲۱	ان الدین عندالله الاسلام...
۲۷	مقصود از معاد و قیامت و حشر و نشر و...
۳۷	فصل دوم: اخبار و بشارات
۳۹	اخبار و بشارات درباره ظهور قائم موعود
۴۱	احادیث در مورد سن قائم
۴۵	محل ظهور قائم
۴۷	تاریخ و زمان ظهور
۵۰	مظلومیت قائم و پیروان او
۵۵	مسئله غیبت و معنی حقیقی آن

۵۹	مقامات مختلفه دعوت حضرت باب	
۷۳	دعوی خدائی	
۸۵	توبه نامه جعلی	
۹۷	معجزات	
۱۰۹	آثار حضرت باب	
۱۱۴	در مورد حکم ازدواج	
۱۱۵	در مورد حکم طلاق	
۱۱۵	در مورد ثمره وجود یعنی اولاد	
۱۱۹		لغت نامه
۱۳۹		فهرست منابع

فصل اول

مقدمه

بطور کلی پیامبران پیشین در کتب آسمانی خود مردمان را به دو ظهور کلی و پی در پی در آخرالزمان بشارت داده و فرموده اند که با طلوع آن دو نیر اعظم، عالم عالمی دیگر شود. اختلافات قومی، ملی، نژادی، جنسی و مذهبی از میان برخیزد. جنگ به صلح و آشتی، دشمنی به دوستی و مودت، و بیگانگی به یگانگی تبدیل گردد و مصداق آیه کریمه در قرآن که می فرماید:

"اشرقن الارض بنور ربها" (زمین بنور پروردگار روشن خواهد شد. سورة الزمر آیه ۶۹)

(در عالم ظاهر و آشکار شود.

چنین بشاراتی گاهی به اشاره و زمانی به صراحت بیان شده و به همین علت است که در اذهان مردم، مختلف به نظر می رسند اما در حقیقت یکی هستند و یک معنی و یک مفهوم را می رسانند. برای مثال: در کتاب مقدس تورات از این دو ظهور به نامهای

"نزل ایلای نبی" و "ظهورالله" تعبیر شده و زمان پیدایش آن را "یوم الرب" و "یوم الله" ذکر کرده اند. در کتاب انجیل این دو ظهور به نام "رجعت یحیی" و "نزل ثانی روح الله" نامیده شده و زمان ظهور را "یوم الرب" و "یوم الملکوت" خوانده اند.

در قرآن کریم که مورد قبول مذاهب شیعه و سنی است به نامهای "یوم الله" و "یوم الجزاء" و "یوم الحسرة" و "قیامت" و "ساعة" و امثال آن بیان شده است اما در احادیث و اخبار اهل تسنن به دو ظهور پی در پی به نام "ظهور مهدی" و "قیام روح الله" بیان شده و در اعتقادات شیعه و روایات ائمه هدی، ظهور اول را به نام ظهور "فائم آل محمد" و ظهور دوم را به نام "رجعت حسینی" ذکر کرده اند.

با توجه به مطالب فوق، کلیه ادیان الهی منتظر دو ظهور پی در پی هستند که در آخرالزمان ظاهر خواهد شد. به اعتقاد اهل بهاء، این دو ظهور در ایران ظاهر گردیده و این فضل بی منتهی مطابق با اخبار و بشارات کتب آسمانی نصیب ایرانیان شده که به این افتخار عظیم متباهی و مفتخر گردیده اند. اما درینجا! که قدر این موهبت آسمانی را ندانسته و همچنان در بند تعصبات و کلمات و عبارات مختلف مثل "لانی بعدی" و "خاتم النبیین" و امثال آن گرفتار شده و از این فیض لایزالی محروم گشته اند.

در این جزوه مختصر سعی شده تا به تعدادی از این توهمات ذهنی که بیشتر مورد سؤال شیعیان است، پاسخ کوتاهی داده شود تا هموطنان عزیز و طالبان حقیقت بتوانند با خیالی آسوده تر به مطالعه و بررسی تعالیم مبارکه ای که مخصوص این زمان نازل گردیده، موفق شوند.

شایان ذکر است که این پاسخهای کوتاه فقط جنبه اطلاعاتی داشته و برای دوستان عزیز بهائی که اغلب مورد سؤال دیگران واقع می شوند و یا عزیزانی که مایل به دانستن جوابهای مفید و مختصر می باشند، نگاشته شده و جهت اطلاعات بیشتر می توانند به کتب استدلالی مانند کتاب فرائد و یا امثال آن مراجعه نمایند.

امید آن که این جزوه کوتاه بتواند پاسخگوی نیازهای اولیه آن عزیزان باشد.

نبوت یا امامت

معمولاً اولین سؤال آموزش داده شده به شیعیان، این است که می پرسند: حضرت باب امام است یا پیغمبر؟ سؤال کننده با خیال خود می خواهد فرد بهائی را بر سر دو راهی قرار دهد. زیرا اگر بگوید که حضرت باب امام است، می گوید: پس چرا کتاب آورده است؟ و اگر بگوید پیغمبر است، خواهد گفت که ما منتظر امام دوازدهم هستیم و یا با عباراتی مانند "لانبی بعدی" و یا "خاتم النبیین" متوسل می شود. لذا قبل از ورود به این پاسخ بهتر است لفظ "امام" و "نبی" را تعریف نموده و سپس به پاسخ بپردازیم.

الف: معنی امام چیست؟ و امام به چه کسی گفته می شود؟

امام به معنی عام یعنی، پیشوا، راهنما، رهبر، عالم و پیشنماز آمده است. ولی بطور خاص، جانشینان حضرت رسول اکرم را امام

و جمع آنان را ائمه می گویند. اما جانشینان حضرت موسی را نبی و جمع آنان را انبیای بنی اسرائیل ذکر کرده اند و جانشینان حضرت مسیح هم به نام حواری و جمع آنان را حواریون می خوانند.

در قرآن کریم از لفظ امام در مفاهیم مختلف استفاده شده است. برای مثال: در سوره بقره آیه ۱۲۴ می فرماید: انی جاعلک للناس اماماً یعنی ما ترا برای مردم امام قرار دادیم.

این آیه خطاب به حضرت ابراهیم است که طبق اعتقادات شیعیان از پیامبران اولوالعزم و صاحب کتاب است. پس در اینجا لفظ امام جهت پیامبر اولوالعزم بکار رفته است.

در سوره فرقان آیه ۷۴ می فرماید: واجعلنا للمتقین اماماً یعنی ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده طبق این آیه مبارکه لفظ امام به عنوان پیشوا آمده است.

در سوره احقاف آیه ۱۳ می فرماید: و من قبله کتاب موسی اماماً و رحمة. یعنی قبل از آن کتاب موسی امام و رحمت بود. در اینجا لفظ امام برای تورات که کتاب حضرت موسی است بکار رفته است.

بنابراین ملاحظه می شود که در قرآن کریم لفظ امام دارای معانی گوناگون است. لذا، اگر قائم موعود نیز خود را امام بخواند و یا دیگران او را به این عنوان ملقب سازند، دلیل بر آن نیست که نمی تواند صاحب شریعت مستقل باشد.

ب: معنی نبی چیست و به چه کسانی نبی گفته می شود؟

نبی به معنی خبردهنده از خدا و آنچه که مربوط به اوست و نیز خبردهنده از غیب یا آینده به الهام الهی است. لفظ نبی برای جانشینان حضرت موسی بکار رفته و مجموع آن را انبیای بنی اسرائیل گفته اند. اما در بیش از ۴۰ موضع در قرآن کریم لفظ نبی ذکر گردیده است که در مواردی از آنها طرف خطاب حضرت رسول بوده است. با وجود این هر رسولی که صاحب شریعت و کتاب است، می تواند نبی هم باشد اما هر نبی نمی تواند که پیغمبر اولوالعزم یا صاحب شریعت باشد. برای مثال: در سوره مریم آیه ۵۲ می فرماید: و اذکروا فی الكتاب موسی انه کان مخلصاً و کان رسولاً نبیاً یعنی و یاد کن در کتاب موسی بدرستی که او خالص و رسول و نبی بود.

در اینجا حضرت موسی به القاب رسول و نبی ملقب شده است. در سوره مائده آیه ۸۴ می فرماید: ولو کانوا یؤمنون بالله و النبى و ما انزل الیه ما اتخذهم اولیاء ولكن کثیراً منهم فاسقون یعنی اگر به خدا و پیغمبر و آنچه که نازل شد بر آنها ایمان می آوردند اولیاء دیگری را برای خود نمی گرفتند اما بیشتر آنان فاسق هستند. در این آیه لفظ نبی، فقط برای پیغمبر بکار رفته و در آیه ۵۵ از سوره مریم می فرماید: و اذکروا فی الكتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً یعنی یاد کن در کتاب، اسماعیل را بدرستی که او در وعده صادق بود و رسول و نبی بود. در سوره الصافات آیه ۱۱۲ می فرماید: و بشرناه باسحق نبیاً من الصالحین یعنی بشارت دادیم او را به اسحاق پیغمبری از صالحین. در این دو سوره حضرت

اسماعیل و حضرت اسحاق را که هر دو از فرزندان حضرت ابراهیم هستند به عنوان نبی ذکر گردیده اند در حالی که هیچکدام پیامبر و صاحب شریعت نبوده اند. بنابراین واضح گردید که هر نبی می تواند صاحب کتاب باشد و یا نباشد زیرا لفظ نبی هم برای پیامبر اولوالعزم بکار رفته و هم برای جانشینان پیامبر که صاحب کتاب نیستند و فقط مروج و مبین دین هستند، استفاده شده است.

و اما عبارت "لانی بعدی" که در حدیث آمده، ابدأ مربوط به آمدن یا نیامدن ظهوری در آخر الزمان نیست بلکه مربوط به توصیفی است که حضرت پیغمبر از حضرت علی نموده است چنان که می فرماید: انا بمنزلة هارون من موسى ولكن لانی بعدی یعنی نسبت من به تو مثل نسبت هارون به موسی است ولی بعد از من نبی نیست. در اینجا حضرت رسول اکرم خواسته اند مقام حضرت علی را نشان دهند یعنی همانطوری که هارون برادر موسی و یار و یاور او در پیامبری و ترویج دیانت یهود بوده است اکنون تو هم ای علی مثل برادر و یار و یاور من در ترویج اسلام هستی با این تفاوت که بعد از من نبی نیست یعنی جانشینان من نبی نیستند. چنان که می دانیم جانشینان حضرت رسول را امام می گویند. در حالی که جانشینان حضرت موسی را نبی می گفتند. لذا ذکر لانی بعدی، برای بشارت به ظهور بعد یا خبری به آینده نبوده بلکه هدف بالا بردن مقام حضرت علی و ائمه اطهار بوده که رتبه آنان را از نبی (خبردهنده)

به امام (پیشوا) ارتقاء داده است. بنابراین دلیلی ندارد که به آن در باره ظهور آینده استناد گردد.

جناب ابوالفضائل گلپایگانی در کتاب فرائد صفحه ۳۱۲ درباره لانبی بعدی می فرمایند: "مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقی امت اسلامی را معلوم و واضح فرماید زیرا که بر مطلعین بر کتب مقدسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی اسرائیل از قبیل اشعیا و یرمیا و دانیال و حزقیال و زکریا و امثالهم کل به توسط رؤیا از امور آتیه اخبار می فرمودند و رؤیای صادقه خود را الهام الهی تعبیر می نمودند... لذا وجود اقدس خاتم الانبیاء باب نبوت یعنی نزول الهام به رؤیا را مختوم و مسدود نمود و حقایق روحانیه که بر انبیای بنی اسرائیل به وسیله رؤیا واضح و مکشوف می شد، به جای آن در کلمات ائمه اطهار: کأنی اری و کأنی اشاهد یعنی (مثل اینکه می بینم و مثل اینکه مشاهده می کنم) ثابت و مسطور گشت." یعنی ائمه اطهار مشاهدات خود را برای مردم ذکر می کردند و الهامات الهی به آنان از طریق مکاشفات قلبی و روحانی و ادراکات خودشان از قرآن کریم بوده است که به مراتب از رؤیا و خواب مهمتر است. یعنی در عالم بیداری و با فراست کامل به درک الهامات غیبیه موفق می شدند. اما در این دور به علت بلوغ عالم و استعداد مردمان دیگر نیازی به نبی و یا امام نیست زیرا بشر به درجه ای از درک و فهم ارتقاء یافته که خودش می تواند آیات الهیه را بخواند و بفهمد و درک کند برخلاف گذشته

که وقتی پیامبر الهی از میان مردم رحلت می فرمود به علت نبودن سواد و کمبود وسائل ارتباطی و نداشتن دسترسی به کتاب و احکام نازل از آن حضرت، (نبودن دستگاه چاپ) ناچار جانشینانی به نام نبی یا امام زمام هدایت مردم را به عهده داشته اند.

در سوره مؤمن آیه ۱۵ درباره اینکه خداوند هر طور که اراده کند، انجام می دهد، چنین می فرماید: رفیع الدرجات ذوالعرش یلقى الروح من امره علی من یشاء من عباده لینذر یوم التلاق یعنی خداوند رفیع الدرجات و صاحب عرش، به هرکس از بندگانش که بخواهد، آن روح (وحی) را لقاء می کند (می فرستد) تا (مردم را) از روز ملاقات (با خدا) آگاه نماید. بنابراین خداوند هر که را بخواهد مأمور انذار و ابلاغ امرش می نماید و دستورات خود را به صورت وحی بر او نازل می فرماید و هیچکس را قدرت مخالفت و چون و چرا نیست.

با توجه به مطالب فوق، ما بهائیان معتقد هستیم که حضرت باب همان قائم موعودی هستند که طبق آیات و احادیث موثق اسلامی، مسلمانان منتظر او بوده اند و برطبق همین احادیث، ایشان نه امام هستند و نه نبی، بلکه صاحب الامر و صاحب الزمان هستند. در کتاب مفاتیح الجنان در زیارت نامه صاحب الامر در اوصاف قائم موعود می فرماید: السلام علیک یا داعی الله و ربانی آیاته. السلام علیک یا باب الله و دیان دینه. السلام علیک یا خلیفة الله و ناصر حقّه. السلام علیک یا حجّة الله و دلیل ارادته... السلام علیک یا بقیّة الله فی ارضه. السلام علیک یا میثاق الله الذی اخذ و وکده...

یعنی سلام بر تو ای دعوت کننده به سوی خدا و آیات پروردگار، سلام بر تو ای باب خدا و قاضی دین او، سلام بر تو ای خلیفه خدا و یاری دهنده حق او، سلام بر تو ای حجت خدا و راهنمای اراده او، سلام بر تو ای بقیه الله در روی زمین او، سلام بر تو ای کسی که مورد اطمینان خدا بوده ای و برای تو عهد و پیمان گرفته شده است.

با توجه به این آیه مبارکه در زیارت نامه که مورد قبول کلیه شیعیان جهان است مقام موعود اسلام به عباراتی مثل داعی الله، باب الله، خلیفه الله، حجة الله، بقیه الله، میثاق الله ذکر گردیده و هیچ کجا به نام امام و یا نبی وعده داده نشده است. مقام و مرتبت آن حضرت و بشارات ظهور ایشان را انشاء الله در محل خود ذکر خواهیم نمود.

خاتم النبیین

مسئله دیگری که همیشه مورد سؤال قرار می گیرد موضوع خاتم النبیین است که شیعیان به آن متوسل شده از ایمان به ظهور جدید محروم گشته اند. بد نیست که ابتدا به شرح نزول این آیه توجه نمائیم. در سوره احزاب آیه ۴۰ می فرماید: ماکان محمداً ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین معنی آیه مبارکه این است: محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. او رسول خدا و خاتم انبیاء است.

حال باید توجه نمود که این آیه به چه مناسبت نازل شده است. آیا در جواب سؤال راجع به جانشینی و یا موضوعاتی نظیر آن نازل گردیده؟ و یا پاسخ به سئوالات دیگری بوده است.

طبق نظریه تمام مفسران این آیه وقتی نازل گردید که حضرت رسول اکرم با همسر مطلقه پسر خوانده خود به نام زید ازدواج نمود و چون در بین قبائل عرب ازدواج مردی با عروس

خود مرسوم نبوده لذا مورد ایراد واقع شده که چرا حضرت محمد با عروس خود ازدواج کرده است. در پاسخ به این مردم، خدا فرمود که محمد پدر هیچیک از شما نیست بلکه او رسول خدا و خاتم انبیاء است. بنابراین ملاحظه می شود که کسی درباره جانشینی آن حضرت سئوالی نکرده که چنین پاسخی بدهند و بفرمایند که بعد از من نبی دیگری نمی آید.

شایان ذکر است که ما بهائیان آن حضرت را خاتم الانبیاء و المرسلین می دانیم اما نه به استناد به این آیه. بلکه همانطور که قبلاً هم ذکر شد بعد از حضرت رسول اکرم کسی به نام نبی یا رسول نخواهد آمد. حضرت باب و حضرت بهاء الله هم خود را به نام نبی یا رسول نخوانده اند. بنابراین عبارت خاتم النبیین اولاً در پاسخ به جانشینی آن حضرت نازل نشده، ثانیاً به آن مفهوم نیست که بعد از حضرت رسول ظهور دیگری در عالم نخواهد بود. زیرا هم با سنت الهی که ارسال رسل است، همخوانی ندارد و هم این که با آیات دیگر قرآن تناقض پیدا می کند. برای مثال: در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۹ می فرماید: *سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا ولا تجد لسننتنا تحویلاً*. یعنی سنت و روش ما بوده که قبل از تو رسولانی بفرستیم و در سنت ما تغییر و تبدیلی داده نخواهد شد. و در سوره اعراف آیه ۳۲ می فرماید: *ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لایستقدمون* یعنی برای هر امتی اجلی (زمانی) است و چون موقع آن رسید نه ساعتی جلو می افتد و نه ساعتی تأخیر می شود. در کتاب بحار الانوار (مجلد غیبت) در تفسیر این

آیه چنین ذکر گردیده است: از حضرت رسول اکرم سؤال نمودند که اجل امت اسلام چه وقت است؟ آن حضرت فرمود، ان صلحت امتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف الیوم و ان یوماً عند ربک کالف سنۃ مما تعدون. یعنی اگر امت من نیکوکار باشند برای آنها یک روز و اگر فاسد و بدکار باشند برای آنان نصف روز مقدر شده است و یک روز نزد پروردگار تو هزار سال است از آن سالهایی که حساب می کنید. طبق این حدیث شریف دوران دیانت اسلام هزار سال مشخص شده است. در سوره اعراف آیه ۳۳ می فرماید: یا بنی آدم اما یا تینکم رسل منکم یقضون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لاهم یحزنون یعنی ای پسران آدم البته می آیند شما را رسولانی از جنس شما و می خوانند بر شما آیات مرا پس کسانی که پرهیزکارند ترسی و حزنی بر ایشان نیست. مطابق این آیه محکم قرآن آمدن رسولان وعده داده شده و کلمه یا تینکم با نون تأکید به معنی حتمی بودن آن است یعنی حتماً پیامبرانی می آیند و ذکر رسولان به معنی آن است که نه فقط یک رسول بلکه به دفعات می آیند.

بنابراین نمی توان تصور نمود که العیاذ بالله، از طرفی در قرآن کریم ذکر شود که پیغمبری نخواهد آمد و از طرف دیگر تأکید نماید که البته رسولانی خواهند آمد. خداوند یفعل مایشاء است و آنچه بخواهد همان خواهد شد. از طرف دیگر نایستی تصور نمود که فقط مسلمانان دین خود را آخرین دین می دانند بلکه ادیان قبل مانند یهود و نصاری هم چنین عقیده ای داشته اند و حضرت رسول اکرم در قرآن کریم در پاسخ آنان چنین می فرمایند: سوره مائده آیه

۶۴ و قالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیههم و لعنوا بما قالوا بل یداه
مبسوطان... یعنی قوم یهود گفتند که دست خدا بسته است (یعنی دیگر پیغمبری
نمی فرستد) بسته باد دستهای ایشان و لعنت خدا باد بر ایشان به آنچه که گفتند بلکه دستهای
خدا گشوده و باز است. طبق این آیه مبارکه خداوند کسانی را که معتقد به
این اعتقاد هستند که دینشان آخرین دین و پیامبرشان آخرین پیامبر
است لعنت فرموده و می فرمایند دست خدا همیشه برای ارسال
رسل باز است.

در انجیل متی آیه ۳۵ می فرماید: آسمان و زمین ممکن
است که زایل شود و لکن کلام پسر انسان زایل نمی شود ابداً. در
پاسخ به این بیان که مسیحیان آن را به تصور خود تعبیر و تفسیر
نموده و گفتند که بعد از مسیح پیغمبر دیگری نخواهد آمد، قرآن
کریم چنین پاسخ می دهد: قلتم لن یبعث الله من بعده رسولاً کذلک
یضل الله من هو مسرف مرتاب یعنی گفتند که خدا بعد از او رسولی را مبعوث
نخواهد کرد این چنین گمراه می کند خدا هرکسی را که اسراف کننده و شک آورنده است.
سوره مؤمن آیه ۳۶

در این آیه مبارکه نیز به وضوح می فرمایند که هر کس
دارای چنین عقیده و نظریه ای باشد او در گمراهی است. با توجه
به آیات فوق که فقط نمونه کوچکی از آنها ذکر شده معلوم
می گردد که هر دین و امتی یک دورانی دارد و احکام برای زمانی
معین وضع شده و نازل گردیده و نسبت به بلوغ فکری بشر و
استعداد زمان ناچار به تغییر است این تغییر در تمام ادیان بوده و

خواهد بود اما متأسفانه در هر دوری که خداوند تجدید احکام دین را صلاح بداند و به وسیله پیامبر جدیدی آن را به مردم ابلاغ نماید، دوباره علماء زمان ظهور مخالفت نموده و امت هم به پیروی از علمای خود، حاضر به قبول دین جدید نمی شوند و به همین جهت خود و دیگران را به غفلت و گمراهی سوق می دهند.

حضرت رسول اکرم برای آن که مسلمانان دچار اشتباهات ملل قبل نشوند در سوره بقره آیه ۱۳۷ می فرماید: و کذلک جعلناکم امة وسطا یعنی شما را امت وسط قرار دادیم. یعنی همانطور که قبل از من پیامبر و رسولانی آمدند بعد از من هم خواهند آمد.

حال باید انصاف داشت و با دقت به آیات مبارکه قرآن کریم که میزان حق از باطل است توجه نمود و تنها با توسل به عبارت خاتم النبیین که ابدأ در مورد پرسش از پایان دین و یا آمدن دینی دیگر نبوده است، از آن همه آیات و احادیث که همه دلالت بر آمدن پیامبر و رسولان است، چشم پوشی کرده و انکار نمود؟ در خاتمه به بیان این حدیث که در زیارتنامه آن حضرت نازل گردیده است موضوع را خاتمه می دهیم که می فرماید: الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل یعنی ختم کننده پیشینان و شروع کننده برای آیندگان هستم یعنی آن حضرت ختم کننده انبیای قبلی هستند اما برای آیندگان شروع کننده هستند و این حدیث دقیقاً با آیه قبل که می فرماید ما شما را امت وسط قرار دادیم، مطابق است.

شایان ذکر است که حضرت باب و حضرت بهاءالله خود را نبی یا پیغمبر و یا رسول نخوانده اند بلکه به عنوان ظهوری جدید در عالم، آنان را به عنوان "مظاهر ظهور الهی" می شناسیم. حضرت بهاءالله در لوحی می فرماید: "بشارت عظمی که از قلم اعلی جاری و نازل آنکه و لکنه رسول الله و خاتم النبیین (ولکن او فرستاده خدا و خاتم انبیاء است) به کلمه یوم یقوم الناس لرب العالمین (روزی که همه مردم در مقابل خداوند عالمیان می ایستند) منتهی گشت."

بنابراین باید توجه داشت که مردمان منتظر چه ظهور عظیمی هستند و تنها شیعیان نیستند که منتظر قائم موعود هستند بلکه همه ادیان منتظر دو ظهور پی در پی در آخرالزمان هستند که انشاء الله در موقع خود به آن خواهیم پرداخت.

ان الدین عندالله الاسلام... و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه

یکی دیگر از مسائلی که امروزه مورد پرسش قرار می گیرد آیه ۱۷ و ۷۹ سوره آل عمران است که حدود ۶۲ آیه را حذف نموده و از آن به خیال خود یک مسئله ساخته اند. اصل آیه چنین است: ان الدین عندالله الاسلام و ما اختلف الدین اوتوا الكتاب الا من بعد ماجاءهم العلم... تا آیه ۷۸ و ۷۹ که می فرماید: قل آما بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و... نحن له مسلمون و من یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه... خداوند در این آیات مردم را به دیانت جدید دعوت می فرماید و می گوید: به درستی که دین نزد خدا اسلام است و صاحبان کتاب اختلافی نکردند مگر بعد از آنکه صاحب علم و دانش شدند و اختلاف انداختند. یعنی علماء ادیان قبل از روی بغض و کینه دین جدید خدا را با علم و دانش خود میزبان کردند و چون آن را موافق نیافتند، کفران ورزیدند و دیگران را هم به سوی کفر روانه ساختند.

در حالی که خداوند در دنباله همین آیات می فرماید ما ایمان آوردیم به خدا و آنچه نازل شد بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و همه ما مسلمان هستیم و هر کس غیر از اسلام دینی را بپذیرد نزد خدا مورد قبول نیست.

حال باید توجه داشت که اولاً خداوند در این آیات همه ادیان قبل را هم مسلمان نامیده یعنی تسلیم شونده در اراده الهی و اثبات نموده اند که اختلافی در اصول ادیان نیست اما در احکام و فروع دین نسبت به زمان تغییر حاصل می شود که لازمه تجدید دیانت را فراهم می سازد. بنابراین هر کس باید خودش در دین جدید تحقیق کند و به اراده الهی تسلیم شود زیرا در اصول دین تقلید حرام است و فقط در مورد احکام دین باید تقلید نمود. بنابراین نباید انسان اختلافات دینی را بهانه قرار دهد بلکه باید تحقیق کند و دین مورد قبول زمان خودش را بپذیرد و به دستورات آن عمل نماید. اما دوستان عزیز می گویند که ماایل به ایجاد شبهه هستند آیه ۱۷ و ۷۹ را با هم ادغام نموده و مفاهیم تقریباً ۶۲ آیه دیگر را نادیده گرفته و می گویند: خدا فرموده ان الدین عندالله الاسلام و من ینتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه یعنی دین فقط دین اسلام است و کسی که غیر از اسلام دینی را جستجو کند، از او قبول نمی شود که البته این نیز برای آن زمان کاملاً بجا و منطقی بوده است زیرا دین اسلام در زمان حضرت رسول اکرم آخرین دین نازله

از جانب خدا محسوب می شده و پیروی همگان از احکام آن برای آن زمان لازم و ضروری بوده است.

شایان ذکر است که در این آیات مکرمه هرگز ذکر نیامدن دینی دیگر نشده بلکه خداوند ادیان قبل را تصدیق فرموده که همه از جانب خداوند هستند و همه مؤمنین را هم مسلمون یعنی تسلیم شدگان خوانده است و همانطور که از آیه مبارکه معلوم است برای آن زمان دیانت اسلام، مورد قبول تلقی شده که البته ما هم به همین اعتقاد هستیم که هر زمان و هر دوری که فرستاده خداوند به نام رسول یا پیامبر و یا مظاهر ظهور ظاهر می شوند و دیانت جدیدی با احکام جدید می آورند برای تمام مردم در آن زمان برحق هستند و احکامشان برای آن زمان لازم الاجرا است و فقط آن دین برای مردم آن ایام مفید و به قول امروزی ها به روز است. مثلاً دیانت حضرت موسی در دوران حضرت کلیم الله دین برتر بوده و بعد از ظهور حضرت مسیح، احکام دیانت حضرت موسی زمانش گذشته و منسوخ گردیده است. زیرا زمان عوض شده و نیاز به احکام جدید امری ضروری است. پس دین برتر دیانت مسیح است برای زمان خودش. ولی با ظهور دیانت اسلام، احکام آن دین هم قابل اجرا نیست بلکه نسبت به بلوغ عالم و استعداد مردم زمان، نیاز به احکام جدید است که نازل می شود منتهی این بدان معنی نیست که استغفرالله دیانت حضرت موسی و یا دیانت حضرت مسیح باطل است بلکه اصول کلیه ادیان یکی است و آن عبارت از توحید و

نبوت و معاد است که البته همه آن را قبول دارند و تا ابد هم غیر قابل تغییر است. اما احکام فروع دین نسبت به زمان تغییر می کند و این تغییر از سنتهای الهی است و همیشه ادامه خواهد داشت. دیانت اسلام هم مستثنی از این قانون الهی نبوده و نیست. از طرف دیگر ملاحظه می شود که در هنگام ظهور جدید همیشه نفوسی که دارای قلب صاف و روح پاک و وجدان سالم بوده اند، ولو از علم و دانش معمول بهره ای نداشته اند اما به دین جدید اقبال کرده اند در حالی که علماء و دانشمندان کمتر به آن توجه داشته اند. در زمان حضرت رسول اکرم هر کس که توانست به دیانت اسلام مشرف شود او مورد قبول خداوند و رسول او قرار گرفت و آنان کسانی بودند امثال ابوذر، بلال و امثال آن و هر کس که موفق نشد، خودش به خسران مبین گرفتار گردید مثل ابوالحکم، که به ابوجهل ملقب شد. لذا هر کس در هر زمان که ظهور جدیدی در عالم پدید آمد موفق به شناخت و اطاعت مظهر ظهور شد او در بهشت رضای الهی وارد شده و هر کس که ایمان نیاورد خودش از نعمتهای جدید بی بهره و نصیب گشته است و خواه ناخواه دین جدید چون از طرف خداوند برای مردم زمان نازل گردیده به پیشرفت خود ادامه خواهد داد ولو آنکه با خون پیروانش آبیاری گردد که البته همیشه هم چنین بوده است. و همچنین در قرآن کریم می فرماید: "هیچ فرقی بین رسولان نیست و همه ما به آنها معتقد بوده و مطیع و منقاد هستیم." خداوند بین پیامبران خود فرقی قائل

نشده چرا ما باید تفاوت قائل شویم و خود را از فیض ظهورشان محروم سازیم؟ همه از جانب خدا هستند منتهی هر روزی را نیازی تازه و حکمی جدید لازم است که به وسیله خداوند این احکام نازل گردیده و مؤمنین از آن بهره مند می شوند و همانطوری که در آن زمان دین اسلام دین برتر و حق بوده و غیر از آن دین را هرکس پیروی کرده، مورد قبول خداوند نبوده است، در این زمان نیز دیانت بهائی مورد قبول و رضای الهی است و احکامش برطرف کننده نیازهای این زمان است. شخص بهائی با قبول اصول کلیه ادیان، احکام منسوخ شده را نمی تواند بپذیرد و نیاز امروز جهان را به احکام جدید قبول می کند و معتقد است که حضرت بهاءالله احکام مورد نیاز این زمان را به مردم دنیا عنایت فرموده اند چنانکه می فرمایند: کذلک تمت النعمة علیکم و علی من فی السموات و الارضین. یعنی نعمت را از برای شما و همه کسانی که در آسمانها و زمینها هستند، تمام کرده ام. البته این بدان معنی نیست که بهائیان در آینده بگویند که دین ما آخرین دین است و نعمت تمام شده و دیگر نیازی نیست که احکام جدید یا ظهور جدیدی در عالم پیدا شود بلکه این احکام برای این زمان نازل گردیده و همانطور که خداوند فرموده است تقریباً در هر هزار سال مجدداً دین تجدید خواهد گردید و در سنت خدا هم هرگز تغییری حاصل نخواهد شد.

مقصود از

معاد و قیامت و حشر و نشر و...

قبل از آن که به استدلال در مورد ظهور حضرت باب بپردازیم، لازم است که به مسئله قیامت و زنده شدن مردگان و سایر پیامدهای آن نیز گفت و گوی مختصری داشته باشیم.

بطور کلی پیروان همه ادیان معتقدند که زندگی بعد از مرگ ادامه خواهد یافت و آن را یکی از مسائل اساسی در هر دور و زمان می دانند. عده ای معتقدند که همانطور که خداوند در بدو امر انسان را آفرید، پس قادر است که مجدداً او را زنده کند تا ثواب و یا عقاب کارهای خودش را ببیند. این کیفر و پاداش را شامل همین هیکل عنصری می دانند و معتقدند که در روز قیامت هر کس با همین جسم ظاهری که در خاک خفته است دوباره زنده خواهد شد. گروهی دیگر منکر معاد جسمانی هستند و به بازگشت نفوس و

ارواح قائلند و معاد جسمانی را مردود می دانند. دسته ای هم که لامذهبان و دهریان خوانده شده اند به کلی منکر هر نوع زندگی بعد از مرگ هستند و می گویند که انسان بعد از متلاشی شدن جسمش، محو و نابود می گردد و در حقیقت به خاک مبدل می شود. در دیانت اسلام نیز مانند ادیان قبل، وعده ثواب و عقاب و زنده شدن مردگان و وعده بهشت و جهنم داده شده که به عقیده بهائیان این گونه مسائل دارای مفهوم روحانی و معنوی است که نسبت به استعداد مردم در هر زمان، این مفاهیم روحانی در قالب محسوسات بیان گردیده تا قابل درک و فهم باشد. به همین علت بیشتر مسلمانان به معاد جسمانی قائل شده اند و معتقدند که در روز قیامت مجدداً همه مردگان زنده می شوند و در صحرای محشر مجتمع گشته در مقابل خداوند قرار می گیرند و ملائک به حساب مردمان جمیعاً رسیدگی می نمایند. نیکوکاران را به بهشت و بدکاران را به جهنم می فرستند.

حال باید توجه داشت که اولاً روز قیامت چه وقت است؟ ثانیاً صحرای محشر که بتواند این همه آدم را از اول خلقت تا زمان نامعلوم در خود جای دهد در کدام نقطه از این عالم قرار گرفته است؟ ثالثاً به چه زبانی با این ملتها و امتها سخن گفته خواهد شد؟ و هزاران سؤال بی پاسخ دیگر که همه حاکی از آن است که باید روز قیامت و روز حشر و نشر و امثال آن دارای معانی دیگری غیر از ظاهر کلمات و آنچه در بین مردم متداول است باشد.

از طرف دیگر، چنین به نظر می‌رسد که معاد با قیامت قرین شده و گویا تفکیک ناپذیر گردیده است زیرا هر کجا سخنی از معاد و بازگشت به میان آمده در روز قیامت و همراه با حشر و نشر و نار و جنت و عبور از صراط بوده است. لذا باید توجه داشت که معاد اگر به معنی بازگشت باشد، می‌تواند بازگشت روح به عالم ملکوت (یعنی انا لله وانا الیه راجعون) باشد. یعنی همانطور که روح ما از جانب خدا آمده است به همان ترتیب هم به سوی او باز خواهد گشت. لذا امری روحانی است نه جسمانی. بنابراین می‌توان گفت که زنده شدن دوباره ما در حقیقت زنده شدن به نور ایمان است یعنی به ایمان جدید زنده می‌شویم و مقصود از قیامت، قیام فرستاده خداوند است در روز موعود به این عالم. پس روز قیامت در این عالم به عنوان روزی که پیامبری جدید با احکامی جدید ظاهر شود، معنی پیدا می‌کند و در عالم بعد، عبارت از آگاهی روح است بر آنچه که در این عالم انجام داده است. اگر رفتارش خوب و نیک بوده روح در عالم بعد به بارگاه الهی و نفوس مقدسه نزدیکتر می‌شود و در نهایت سرور و شادمانی خواهد بود و اگر اعمالش مطابق رضای الهی نبوده باشد به همان اندازه از نزدیک شدن به ارواح مقدسه محروم می‌گردد که نهایت عذاب برای روح محسوب است.

در سفر لاویان باب ۱۸ آیه ۵ می‌فرماید: اگر شریعت مرا عامل شوید، زنده می‌مانید. و در سفر حزقیال باب ۱۸ آیه ۷۱

می فرماید: اگر شریر از تمامی معاصی و گناهان که نموده، توبه نماید و فرائض مرا با صدق عمل کند، البته زنده مانده و نخواهد مرد.

این دو بیان مبارک که از کتاب تورات نقل شده به زندگی روحانی انسان بر می گردد نه زندگی جسمانی. زیرا شخص مؤمن در هر دو عالم زنده است یعنی زنده به نور ایمان. بان المؤمن حی فی الدارين یعنی بدرستی که مؤمن در هر دو عالم زنده است.

در انجیل یوحنا باب ۱۱ می فرماید: "منم قیامت و حیات، هرکس به من ایمان آورد اگر مرده باشد، زنده می شود."

در کتاب انجیل مقدس نیز از زندگی روحانی سخن رفته و هر کس که ایمان به دین جدید که همان دیانت حضرت مسیح است بیاورد زنده خواهد بود و مؤمن در هر دو عالم زنده است.

در قرآن کریم سوره رحمن آیه ۶ می فرماید: و السماء رفعها و وضع المیزان. یعنی در روز قیامت آسمان را بلند گردانید و میزان را قرار داد و در سوره حدید آیه ۱۶ می فرماید: اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها قد بینالکم الآیات لعلکم تعقلون یعنی بدانید بدرستی که خداوند زنده می کند زمین را بعد از موت آن به تحقیق بیان کردیم برای شما آیتها را شاید شما در آن تفکر کنید. در تفسیر این دو آیه از قرآن کریم که هر دو به قیامت اشاره دارد حضرت امام محمدباقر می فرماید: "یحییها الله تعالی بالقائم بعد موتها یعنی کفر اهلها و الکافر میت". معنی این حدیث مبارک

چنین است که امام محمد باقر فرمود با ظهور قائم خدا زنده می کند زمین را بعد از آن که مرده بود یعنی کافر شدن اهل آن و کافر مرده است. یعنی آشکارا زنده شدن زمین را به معنی زندگی ایمانی که با ظهور قائم همراه است تفسیر فرموده اند و موت آن را مربوط به زندگی کافران بر روی آن محسوب داشته اند.

در سوره زخرف آیه ۶۶ می فرماید: هل ينظرون الا الساعة ان تأتيهم بغتاً وهم لا يشعرون یعنی آیا منتظر روز قیامت هستید؟ آن روز ناگهانی می آید و آنها آن را درک نمی کنند. در سوره مریم آیه ۳۹ می فرماید: و انذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا يؤمنون یعنی آگاه و انذار کن مردم را که قیامت می آید و منقضى می شود و ایشان در غفلت هستند و ایمان نمی آورند. حال با توجه به این دو آیه شریفه که خبر از آمدن قیامت و بی خبری مردم از آن است. چطور ممکن است که روز قیامت با آن مسائلی که مصطلح بین مردمان است بیاید و مردم خبر نشوند؟ چطور ممکن است که مردم آن را درک نکنند؟ پس می توان نتیجه گرفت که مقصود از قیامت همان است که در احادیث موثق اسلامی و ائمه اطهار از آن روایت نموده اند. از جمله در سوره زمر آیه ۶۹ می فرماید: و اشرقق الارض بنور ربها و وضع الكتاب و جیء بالنبیین و الشهداء یعنی زمین به نور پروردگار روشن می شود و کتاب آورده می شود و پیغمبران و شاهدان آورده می شوند. از امام جعفر صادق سؤال کردند که چه وقت زمین به نور پروردگار روشن می شود؟ فرمود: اذا قام القائم اشرقق الارض بنور

ربها... یعنی هنگامی که قائم قیام نماید زمین به نور پروردگار روشن می شود و نیز می فرماید و اذا قام القائم قامة القيامة یعنی وقتی قائم ظاهر شد، قیامت بیا می شود.

حضرت باب در کتاب بیان می فرمایند: "مراد از یوم قیامت، ظهور شجره حقیقت است و مشاهده نمی شود که احدی از شیعه یوم قیامت را فهمیده باشد بلکه همه موهوماً امری را توهم نموده که عندالله حقیقت ندارد."

حضرت بهاءالله در لوح جناب یوسف اصفهانی که درباره قیامت و حشر و نشر و مبداء و معاد سؤال کرده بودند، چنین می فرمایند: "... اما آنچه سؤال نمودی از مبداء و معاد و حشر و نشر و صراط و جنت و نار کلاً حق لاریب فیه (همه حق است و شکی در آن نیست) و موقن و بصیر، در کل حین جمیع این مراتب و مقامات را به چشم باطن و ظاهر مشاهده می نماید چه که هیچ آنی از امری محروم نه و لکن مقصود الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال آن و این اذکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص به همین ظهور. مثلاً ملاحظه نما که در حین ظهور، لسان الله به کلمه ای تکلم می فرماید و از این کلمه مخرجه من فمه (کلمه خارج شده از دهان او)، جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کل ما انت سئلت و مالا سئلت (و همه آنچه که سؤال کردی یا سؤال نکردی) ظاهر و هویدا می گردد. هر نفسی که موقن شد از صراط گذشت و به جنت رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین و مصطفین و عندالله از اهل جنت و

علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجن و در ظل مشرکین محسور. این است ظهورات این مقامات که در حین ظهور به کلمه ای ظاهر می شود و لکن نفوسی که موقن شده اند به رضی الله و امره (به رضای الهی و امر او) بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد چه که آنچه در این دنیا مشهود است، استعداد زیاده از این در او موجود نه..."

ملاحظه می گردد هر زمانی که مظاهر الهیه در عالم ظاهر می شوند با قیام خود قیامتی بیا می کنند ولی مردم منتظر توهمات هستند که چون موعودشان به آن صورت ظاهر نمی شود از حقایق محروم می گردند. یعنی زمان ظهور انبیاء الهی وقت امتحان است و مقصود از قیامت نیز پیاوردن میزان برای سنجش اعمال است و رسیدن به مکافات و مجازات. بنابراین هر کس دارای قلب پاک و ایمان خالص بوده به او ایمان می آورد و از تمام سختیها عبور نموده گوئی از صراط می گذرد. زیرا امتحانی سخت تر از این نیست که انسان عادات و آداب دینی هزار ساله خود را در یک لحظه کنار بگذارد، و با تمام ظلمها و ستمهای وارده و بلاهای گوناگونی که همیشه مؤمنین اولیه هر دین با آن روبرو هستند، بتواند استقامت نماید و از عقیده خود باز نگردد و با خون خود از حقانیت آن دفاع کند و دین جدید را انتشار دهد و از هیچکس واهمه و هراسی نداشته باشد. چنین شخصی البته در این عالم و عالم بعد

سرافراز و مفتخر و موفق به کسب رضای الهی است. او در این عالم با نفس مظهر ظهور همراه می شود و از بیاناتش بهترین لذات معنوی و روحانی را کسب می کند و در عالم بعد نیز با ارواح مقدسه قرین و همنشین می شود و این نهایت کمال انسان است اگر بتواند به آن واصل شود. و هر کس که دارای اعمال نیکو و رفتار ناپسند بوده البته موفق به ایمان نشده و از رضای الهی دور می ماند که به جهنم و نار تشبیه گردیده و آن غضب الهی است که به آن دچار می شود و هر روز با مخالفت بیشتر خود در گرداب کفر و مذلت فرو می رود. به همین علت است که می فرماید قیامت بیا می شود اما مردم در غفلت هستند. و یا می فرماید: قیامت ناگهانی و بغتتاً برپا می شود اما مردمان متوجه نمی شوند و آن را درک نمی کنند و نمی فهمند.

حضرت بهاءالله در باره معاد می فرماید: "... باری مقصود از معاد و عود، بازگشت خلاق به ساحت اقدس مظهر امرالله است که به ظهورش قیامت، قائم است. در محضر عدل او به حساب خلق رسیدگی می شود و هر کس جزای عمل خود را می یابد. یا در جنت رضا و اقبال وارد می شود و یا در نار کفر و اعراض باقی می ماند..." و نیز می فرماید: "... مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمان است و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند. چنانچه وقتی

سراج محمدی در مشکات احدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این بود که مخالفت کردند..."

حضرت بهاء الله عیناً همین درک نکردن مردم را در زمان حضرت رسول اکرم نیز بیان می فرمایند که وقتی جمال محمدی هم ظاهر شد همان وقت احکام حشر و نشر و حیات و موت و صراط انجام شد اما امت حضرت مسیح متوجه نشدند و بجز عده معدودی ایمان نیاوردند و به ظهور جدید زنده نگشتند.

با توجه به بیانات مبارکه فوق مقصود تمام کتب الهیه درباره موت و حیات و جنت و نار و حشر و نشر و صراط و میزان به خوبی مشخص می گردد که مقصود اصلی در این زمان، همان ظهور حضرت باب و حضرت بهاء الله است که ایمان و عرفان این مظاهر مقدسه جنت رضای الهی را در بردارد. لذا بهائیان به بهشت و جهنم با توصیفی که در قرآن ذکر گردیده به صورت ظاهری اعتقاد ندارند و معتقدند که این امور دارای معانی و حقایق روحانی است نه مادی و جسمانی. حضرت ولی امرالله می فرمایند:

"تصور کیفیت عالم دیگر از برای انسان در این عالم ادنی به هیچ وجه ممکن نه، ولی روح انسانی پس از ارتقاء واقف بر حال نفوس در این عالم است. در حقیقت اگر ما به عالم بعد معتقد نباشیم تحمل این همه بلا یا امکان پذیر نیست. منتهی نباید معتقد بود که خداوند دوباره در عالم بعد بساطی شبیه به این عالم گسترده و باز

مردم در عالم جسمانی و مادی غرق در گناہانی می شوند که در این عالم از آن پرهیز داشته و مخالف تقوا بوده است. بلکه عالم بعد صرفاً روحانی و معنوی است و دارای کیفیتی است که انسان در این عالم قادر به درک آن نخواهد شد و اگر در ادیان قبل به صورت مادی ذکر گردیده به جهت درک مطلب برای انسانهای آن زمان بوده است."

حضرت بهاء الله می فرمایند: "نفس انسان بعد از خلع این بدن دنیوی با آن جسم اخروی محشور می شود و آن جسمی است که لا تغیره القرون والاعصار" یعنی: در قرون و اعصار تغییر نمی کند. و نیز می فرمایند: "... بعد از صعود بین یدی الله (در حضور خداوند) حاضر می شود به هیکلی که لایق بقاء و لایق آن عالم است..." پس بطور خلاصه می توان گفت که:

منظور از: جنت و بهشت	رضای الهی و محبت اوست
" جهنم و نار	کفر ورزیدن و غضب الهی است
" صراط	راه ایمان و رستگاری است
" موت	مرگ ایمانی است
" حیات	زندگی روحانی است
" سیف	بیان حق و امتحانات الهی است
" حشر و نشر	پذیرفتن دین جدید در هر زمان

فصل دوم

اخبار و بشارات در باره ظهور قائم

اخبار و بشارات در باره ظهور قائم موعود

در فصل اول به معانی بعضی از اشارات کتب الهی تا اندازه ای که لازم به نظر می رسید، پرداخته شد. در این فصل به ذکر علائم و آثاری خواهیم پرداخت که در باره ظهور قائم، مخصوصاً در کتب و اخبار و احادیث شیعه ذکر شده و آنها را با ظهور حضرت باب مقایسه می نمائیم. اما قبل از ورود به این بحث، بایستی توجه داشته باشیم که هیچ یک از ائمه اطهار اشاره ای به آمدن امام دوازدهم نکرده اند. و همچنین هیچ روایتی از ائمه نداریم که صراحتاً ذکر شده باشد که قائم، فرزند امام حسن عسکری است. البته، برخی اخبار و روایات از افراد غیر معصوم ذکر گردیده که ابداً قابل اعتناء نیست زیرا اولاً در مقام آن حضرت نیست که افراد غیر معصوم در مورد ایشان نظر بدهند، ثانیاً دارای مطالب ضد و نقیض بسیار است که اجباراً به دلایل ذیل از آنها صرف نظر نمائیم:

الف: از جمله این روایات اشاره به روز تولد حضرت قائم است که روایات مختلف است و روز تولد آن حضرت را به صورتهای مختلف ذکر کرده اند از جمله: نیمه شعبان، اول شعبان، شب جمعه از ماه رمضان، نیمه رمضان و یا سی ام رمضان.

ب: سال تولد آن حضرت نیز در روایات مختلف است. بعضی سال ۲۵۵ ه. ق. و برخی ۲۵۶ و تعدادی هم سال ۲۵۷ ذکر کرده اند.

ج: نام مادر آن حضرت نیز به اختلاف ذکر شده از جمله: نرجس، نرگس، ریحانه، صیقل، سوسن و... نامیده شده و از همه جالبتر روایت علامه مجلسی است از قول حلیمه یا حکیمه که دختر امام نهم بوده است. او می نویسد: حلیمه می گوید زمانی که رشد غیر عادی محمد بن الحسن را دیدم، دهانم از تعجب باز ماند و امام یازدهم چون حیرت مرا دید فرمود: ای عمه، مگر نمی دانی که ما اولیاء هر یک روز به اندازه یک هفته، و هر هفته به اندازه یک ماه و یک ماه به اندازه یک سال رشد می نمائیم؟! حال باید پرسید که اگر حلیمه دختر امام و خواهر امام بوده است، چطور از این رشد غیر عادی اولیاء بی خبر بوده است؟! از طرف دیگر، اگر ائمه دین، این گونه رشد می کردند، حتی اگر آن حضرت در سال ۲۵۷ هجری قمری متولد شده باشد باید در زمان وفات پدرشان (۲۶۰ ه. ق.) بجای یک کودک سه ساله یک مرد اقلأً ۳۶ ساله شده باشند.

به همین جهت است که این گونه روایات که از ائمه نقل نشده، مورد قبول هیچکس نیست. ما نیز چون راویان را از معصومین نمی دانیم لذا از این روایات صرفنظر نموده و فقط به ذکر احادیث موثق و اخباری که با آیات قرآن کریم نیز تطابق داشته باشد، خواهیم پرداخت.

در این احادیث از سن آن حضرت، محل ظهور، تاریخ ظهور و اوصاف قائم سخن رفته است که به عنوان نمونه برای هر مطلب یکی دو مثال ذکر خواهد شد.

الف: احادیث در مورد سن قائم:

در کتاب بحارالانوار از قول ابو حکم نقل شده که من و ابوبصیر و علی بن عبدالعزیز به خدمت حضرت ابی عبدالله مشرف بودیم.

عرض کردم: انت صاحبی؟ یعنی آیا تو صاحب ما هستی؟

قال: انی لصاحبکم؟! ثم اخذ جلدہ عضدہ فقال انا شیخ کبیر

و صاحبکم شاب حدث

یعنی با تعجب فرمود: من صاحب شما باشم؟! سپس پوست

بازوی خود را کشیده و فرمود، من به سن پیری رسیده ام و صاحب شما بسیار جوان است.

در این حدیث منظور از صاحب، همان صاحب الزمان است یعنی قائم موعود که بایستی جوان باشد و همانطور که می دانیم حضرت باب هم در سن ۲۵ سالگی مبعوث شدند.

در کتاب عوالم العلوم و المعارف تألیف شیخ مجدالدین نورالله بحرینی می نویسد: ولقد یظهر صبی من بنی هاشم و یأمر الناس ببیعته و هو ذو کتاب جدید یبایع الناس بکتاب جدید علی عرب شدید فان سمعتم منه فاسرعوا الیه یعنی ظاهر می شود از بنی هاشم جوانی و مردم را به بیعت دعوت می کند او صاحب کتاب جدید است در حالی که بر عرب سخت است پس چون ندای او را شنیدید (یا درباره او چیزی شنیده شد) به سویش بشتابید. در این حدیث نیز از جوانی سخن می گوید که از بنی هاشم است یعنی جوانی که سید و از خاندان نبوت باشد.

حضرت باب هم سید بودند و هم از خاندان رسالت، که با کتاب جدید و احکام جدید از فارس قیام نمودند و مردم را به دیانت جدید دعوت کردند که بر عرب سخت بود و می فرمایند: اگر ندای او را شنیدید فوراً به سوی او بشتابید. حضرت بهاءالله با اشاره به این حدیث، در کتاب ایقان می فرمایند: "... خوب وصیت ائمه دین و سرج یقین را عمل نمودند. با این که می فرمایند اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربانی بشتابید به سوی او، معذک جمع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سید امکان دادند و نرفتند به

سوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلبهای پر کینه..."

در کتاب بحارالانوار در باب کیفیت ظهور قائم از ابی بصیر و او از ابی عبدالله (ع) روایت می کند که: و من اعظم البلیة ان یخرج الیهم صاحبهم شاباً و هم یحسبونه شیخاً کبیراً یعنی بزرگترین گرفتاری این است که قائم در سن جوانی خروج می فرماید در حالی که مردم گمان می کنند که او باید در سن کهولت و پیری خروج نماید.

و همچنین در همین باب ذکر گردیده که انه لوخرج القائم لقد انکره الناس یرجع الیهم شاباً موقفاً فلا یلبث علیه الا کل مؤمن اخذ الله میثاقه فی الذر الاول... یعنی فرمود: چون قائم ظاهر شود مردم او را انکار نمایند زیرا که رجوع می نماید به ایشان در حالتی که جوانی رسیده است پس درنگ نمی کند و ثابت نمی ماند در ایمان مگر شخص مؤمنی که خداوند از او در عالم ذر عهد و پیمان گرفته باشد.

محمد کلینی در کتاب اصول کافی که از کتب معتبره شیعه است از قول حکم بن ابی نعیم چنین نقل نموده که در بازگشت از حج به حضور امام جعفر صادق در مدینه مشرف شدم و عرض کردم که من در میانه رکن و مقام نذری کرده ام که چون به ملاقات شما فائز شوم از مدینه بیرون بروم تا بدانم که آیا توئی قائم آل محمد یا نه؟ آن حضرت جوابی نفرمودند و من سی روز در مدینه ماندم تا آن که روزی در بین راه دوباره ایشان را ملاقات نمودم.

ایشان فرمودند: هنوز اینجا هستی؟

عرض کردم: من معروض داشتم که چه نذری با خدا
نموده ام.

فرمودند: فردا به منزل بیا.

فردا به حضور رسیدم.

عرض کردم: آیا توئی قائم آل محمد؟

فرمود: یا حکم، همه ما قائمیم به امرالله.

گفتم: آیا توئی صاحب سیف؟

فرمود: هر یک از ما صاحب سیف است و وارث سیف.

گفتم: آیا توئی آن که اعداء الله را به قتل می رساند و اولیای

خدا را عزت می بخشد و دین خدا را ظاهر می فرماید؟

فرمود: یا حکم چگونه من او باشم؟ و حال آن که به سن

چهل و پنج سالگی رسیده ام و صاحب این امر به عهد شیرخوارگی

از من نزدیکتر است و برپشت اسب سبکتر و چالاکتر.

در این حدیث شریف امام جعفر صادق (ع) به صراحت

می فرمایند که قائم موعود در هنگام قیام در سن شباب و جوانی

هستند و حضرت باب هم در زمان بعثت ۲۵ ساله بودند.

ب: محل ظهور قائم

مرحوم علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار در فصل غیبت، از حضرت امیرالمؤمنین روایت نموده که آن حضرت فرمود: و اعلموا انکم ان اطعمتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول الله ص یعنی بدانید که اگر شما آن نجمی را که از شرق طالع می شود اطاعت نمائید با شما بر نهج رسول الله سلوک خواهد فرمود. یعنی موعود امت از مشرق ظهور خواهد کرد و بر روش حضرت رسول اکرم به تشریح شرع جدید قیام خواهد نمود. طبق این حدیث محل ظهور قائم موعود شرق است یعنی از بلاد شرقیه که ایران از آن جمله است.

حارث همدانی که از مشاهیر اصحاب حضرت امیرالمؤمنین (ع) است روایت نموده که آن حضرت فرمود: "... المهدی اقبل جعد نجده خال یکون مبدؤه من قبل المشرق..." یعنی مهدی پیچیده موی است و در صورت او خالی است و محل ظهورش از شرق است.

در کتاب فتوحات مکیه از شیخ ابن العربی حدیثی ذکر گردیده که کاملاً با ظهور حضرت باب مطابقت دارد ولی از آنجا که حدیث مفصل است به مضمون آن به فارسی اکتفاء می شود. می فرماید: آن حضرت گشاده روی و مجعد موی و... هستند و بعد از اوصاف آن حضرت می گوید: شهدای زمان او بهترین شهدا هستند و امنای او نیکوترین امینان... اصحاب آن حضرت بدون تعلم در مدارس به حقایق دینیه آگاه می شوند و به صرف ایمان بر

او امر الهیه آگاهی می یابند ایشان بر اثر رجال از اصحاب نبی علیه السلام مشی می نمایند که عهد الهی را مصدق گشتند و تمام ایشان از عجم هستند ولکن به غیر عربی تکلم نمی نمایند و آنها را حافظ و نگهبانی است غیر از جنس آنها که هرگز خداوند را معصیت نکرده و او مخصوص ترین وزرای مهدی است و تمام کبار آن حضرت کشته می شوند مگر یکی از ایشان که وارد می شود در مرج عکا، مهمانخانه ای که خداوند تبارک و تعالی مقرر فرموده و برای جمیع اصناف خلق از ضعیف و قوی و صغیر و کبیر مهیا داشته است.

این حدیث به صراحت به محل ظهور حضرت باب از ایران و پیروان اولیه ایشان که همگی ایرانی هستند اشاره می نماید و به ذکر شهادت همه بزرگان دین او به غیر از یک نفر که حضرت بهاء الله هستند، دلالت دارد و آن یک نفر هم در زندان عکا که محل بسیار بد آب و هوایی است و از طرف خداوند این مکان برای او مقرر گشته، وارد می شوند اما در آنجا در آن مهمانخانه الهی مائده آسمانی که همان آیات و احکام است، نازل می شود و امتحانات الهی می رسد و همه مردمان از آن نعمتهای الهی بهره مند می شوند. اگر به تاریخ دیانت بهائی مراجعه شود تمام این احادیث به صورتی واضح و آشکار ظاهر شده و مو به مو اجرا گردیده است.

ج: تاریخ و زمان ظهور

درباره ظهور حضرت اعلی در قرآن کریم سوره سجده آیه ۴ می فرماید: یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون یعنی تدبیر می شود امر الهی از آسمان به سوی زمین و سپس عروج می کند به سوی او در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می شمارید. بنابراین آیه مبارکه قرآن، امر الهی (شریعت اسلام) از آسمان به سوی زمین نازل می شود و بعد دوباره به سوی آسمان باز می گردد. یعنی بعد از رحلت آخرین امام در سال ۲۶۰ هجری قمری که سال وفات امام حسن عسکری است وحی و الهامات الهی بر ساکنین روی زمین خاتمه می یابد اما مجدداً این وحی و الهام بعد از هزار سال به سوی زمین باز خواهد گشت. حال اگر سال ۲۶۰ را با ۱۰۰۰ جمع کنیم سال ۱۲۶۰ سال ظهور حضرت باب است که به وسیله ایشان مجدداً وحی از آسمان به سوی زمین نازل گردید و آن حضرت به نام مظهر امر الهی و مبشر حضرت بهاء الله قیام نمودند و با ظهور ایشان دوباره ارتباط بین حق و خلق در این عالم به وسیله وحی امکان پذیر شد.

در سوره الحج می فرماید: و یستعجلونک بالعذاب ولن یخلف الله وعده و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون یعنی کافران ار تو در باره نزول عذاب می پرسند و عجله می کنند و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند و به درستی که یک روز است و هر روز نزد پروردگار مثل هزار سال است از آنچه

که شما می شمارید. که در این آیه روز میقات را هزار سال وعده داده اند.

در کتاب بحار الانوار در مجلد غیبت، ابولبید مخزونی از حضرت امام جعفر صادق نقل می کند که فرمود: یا ابا لبید ان لی فی حروف القرآن المقطعة لعلماً جمماً... تا آنجا که می فرماید و یقوم قائمنا عند انقضائها الی آخر. که چون مفصل است به ترجمه قسمتهائی از آن حدیث اکتفاء می شود. حضرت امام جعفر صادق فرمود: ای ابا لبید مرا در حروف مقطعه قرآن علم بسیاری است و به یک یک سوره هائی که با حروف مقطعه شروع شده اشاره نموده و انقضای هریک را به واقعه ای تاریخی که اتفاق افتاده، مستند می نمایند از جمله می فرماید الم ذلک الکتاب، و می فرمایند الف مساوی یک و لام سی و میم را چهل حساب کن که مصادف است با خروج امام حسین که منجر به شهادت ایشان شد... (سال ۷۱ از بعثت حضرت رسول اکرم)

سپس آن حضرت می فرمایند: و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطعه اوائل سوره ها تا المرأیس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار...

در این روایت دستور داده اند که حروف مقطعه اوائل سوره های قرآن را از اول تا سوره المرأیس را بدون تکرار حساب کن

و پنهان بدار زیرا در آن تاریخ قائم ما ظهور خواهد کرد. این حساب چنین است.

۷۱	معادل	الم	اول سوره بقره
۷۱	"	الم	اول سوره آل عمران
۱۶۱	"	المص	اول سوره اعراف
۲۳۱	"	الر	اول سوره یونس
۲۳۱	"	الر	اول سوره هود
۲۳۱	"	الر	اول سوره یوسف
۲۷۱	"	المر	اول سوره رعد

که مجموعاً ۱۲۶۷ سال می شود. این تاریخ که از بعثت حضرت رسول اکرم محاسبه شده با سال اظهار امر حضرت باب مطابق است زیرا سال ۱۲۶۰ که تاریخ هجری است از هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه محاسبه گردیده که هفت سال بعد از بعثت آن حضرت اتفاق افتاده است.

ملاحظه می گردد که امام جعفر صادق به صراحت تاریخ ظهور حضرت باب را ذکر فرموده اند و گمان نمی رود که دیگر جای هیچ گونه شبهه و شکی را باقی گذاشته باشد زیرا با قرآن کریم استناد فرموده اند.

یادآوری می نماید که شمارش طبق دستور آن امام از روی حروف ابجد محاسبه شده است یعنی

الف	برابر	۱
ل	"	۳۰
م	"	۴۰
ص	"	۹۰
ر	"	۲۰۰

د: مظلومیت قائم و پیروان او

اگرچه مسلمانان و مخصوصاً شیعیان را عقیده بر آن است که چون قائم موعود ظاهر شود همراه با ۳۱۳ نفر از پیروان خود به جنگ با کفار خواهد پرداخت و زمین را از خون آنان لبریز خواهد نمود و همه را به سزای اعمالشان رسانده و سپس عدل و داد را بر روی زمین خواهد گسترد، اما معلوم نیست که این گفته ها از کجا سرچشمه گرفته و چگونه در فکر و مغز شیعیان رسوخ نموده، در حالی که این مطالب در احادیث موثق اسلامی درست برعکس آن مطالبی است که مردم ذکر نموده و منتظر آن هستند. طبق این احادیث، قائم موعود و پیروان او به مظلومیت تمام شهید می شوند. صدای ناله و گریه زنان و اطفالشان از خانه ها به گوش می رسد و حتی خبر از سوزاندن آنان نیز آمده است ولی مردم کمتر به این احادیث توجه نموده و فقط بلندگوی عده ای خاص هستند که به

نام پیشوایان روحانی هر طور که خواسته اند، دین را تعریف نموده و به هر شکلی که مایل بوده اند، قائم را به مردم معرفی کرده اند. برای آن که بیشتر به چگونگی ظهور قائم پی بریم به خلاصه چند فقره از این احادیث اکتفاء نموده و برای مطالعه بیشتر به کتاب بحار الانوار مجلد غیبت و تمحیص مراجعه فرمایند.

در کتاب اصول کافی که یکی از کتب معتبره و معروف اسلامی و مورد قبول کلیه مسلمانان شیعه اثنی عشری است مطالب مهمی در اوصاف قائم نقل نموده که ترجمه آن به فارسی چنین است:

"... قائم موعود، موصوف است به کمال موسی و نورانیت عیسی و شکیبائی و صبر ایوب. پس ذلیل می شوند دوستان او در زمان او و سرهای ایشان را مانند سرهای کفار ترک و دیلم به هدیه می فرستند و ایشان را می کشند و می سوزانند و همواره خائف و ترسناک می باشند. زمین از خون ایشان رنگین می شود و آه و ناله زنانشان بلند می گردد. ایشان هستند دوستان من..."

ملاحظه می گردد که بر خلاف انتظارات مردم که مایلند قائم موعود با شمشیر آخته ظاهر شود و همه مردم را از دم تیغ بگذراند در این حدیث صحیح که از قول ائمه اطهار ذکر شده با چه صراحتی می فرمایند که پیروان قائم موعود را می کشند و می سوزانند. چنانچه همه دیده اند که چگونه بایان و بهائیان را کشتند و

سوزاندند. می فرماید: سرهای آنان را مانند سرهای ترک و دیلم و کفار به هدیه می فرستند. تاریخ ایران گواه این مطلب است که پس از کشتن بابیان در نی ریز سرهای ۲۰۰ نفر از مردان را از تن جدا نموده و همراه با عده ای از اسیران که شامل زنان و کودکان و پیرمردان بابی بود از نی ریز به سوی طهران، جهت هدیه به ناصرالدین شاه حرکت دادند البته در بین راه مجدداً عده ای از این اسیران به علت جراحات وارده و ظلم و تعدی مأموران وفات یافتند و چون به آباده رسیدند از طهران دستور رسیده بود که سرها را در همان محل دفن نمایند. به این ترتیب سرهای این مظلومان در آباده در محلی مدفون گردید (بعدها به صورت باغی درآمد و به نام رؤس الشهداء مشهور بود و در دوران انقلاب مصادره گردید) و جسدهای آنان در نی ریز به خاک سپرده شد... و این موضوع سرهای شهداء نی ریز برای بار دوم هم در تاریخ تکرار شد و مجدداً در فتنه دیگری که به نام فتنه سردار مشهور است دوباره عده ای از بابیان را کشتند و سرهای شهداء را به نیزه کردند و حرکت دادند. و طبق همین حدیث دائماً صدای گریه و ناله زنان که فرزند و یا برادر و یا پدر و یا همسر خود و چه بسا که دو یا سه نفر را از دست داده بودند بلند بود و زمین از خون بابیان حقیقتاً رنگین گشت، حتی هم اکنون که ۱۶۶ سال از تاریخ این امر می گذرد هنوز عده ای در زندانها اسیرند و در همین سالهای اخیر که سالهای انقلاب اسلامی نام گرفته، حدود ۳۰۰ نفر از بهترین نفوس تحصیل

کرده و دانشمند از پیر و جوان و زن و مرد در زندانهای ایران به شهادت رسیدند. و دقیقاً مصداق این حدیث شریف که ۱۴۰۰ سال قبل بیان شده بود تحقق یافت اما متأسفانه جز گروه اندکی به این امر مهم توجه نمودند و بیان مبارک حضرت امام صادق را درک نکردند و فقط به شنیدن بعضی از سخنان بیهوده اکتفاء نمودند و خود و دیگران را به خسران مبین گرفتار ساختند.

در حدیث دیگری که باز هم در کتاب بحارالانوار از قول مفضل نقل شده، می فرماید: "به حضور حضرت صادق رفتم به آن حضرت عرض کردم که امیدوارم امر قائم به سهولت انجام شود و غالب شود. آن حضرت فرمود: این گونه نخواهد بود. تا آنکه از جبین خود عرق و خون را مسح نمائید و همچنین فرمود: اهل حق تا بوده اند در شدت و سختی قرار داشته اند یعنی امر قائم نیز مانند امر سایر انبیاء و مرسلین و اولیاء و مقربین مقرون به شدت و صعوبت خواهد بود و دوستانش مثل شهدای سابقین عرق و خون را از چهره مسح خواهند نمود." همانطوری که بهائیان هنوز در شدت و سختی هستند و در کلیه امور با مشقت روحی و معنوی و ظاهری و باطنی دست به گریبانند.

حدیث دیگری از مجلسی در باب غیبت ذکر شده که مضمون آن به فارسی چنین است:

به حضور امام جعفر صادق مشرف شدم و گفتم، مردم می گویند که چون قائم قیام فرماید امور سلامت و بدون زحمت برای او مستقیم خواهد گشت و به قدر آلت حجامتی (جراحی کوچک) خون ریخته نخواهد شد. فرمود: حاشا، قسم به آن کسی که نفس من در ید قدرت اوست اگر امر به سلامت برای کسی راست می آمد هر آینه برای رسول خدا یافته بود و حال آنکه دندانهای مبارکش خون آلود گشت و جبین منیرش شکسته شد. نه، قسم به آنکه جانم در دست اوست که این امر استقامت نخواهد یافت تا ما و شما عرق و خون از جبین پاک نکنیم.

در اینجا منظور از لفظ ما و شما امت اسلامی است. زیرا پیروان قائم موعود اکثراً مسلمان شیعه بوده و آن حضرت هم در کشور اسلامی اظهار امر فرموده اند.

علامه مجلسی در باب تمحیص از حضرت امام حسن روایت نموده که فرمود: "نخواهد شد امری که شما منتظر آن هستید مگر این که این بلایا و امتحانات شدید ظاهر شود که بعضی از شما از بعض دیگر تبری جویند و جمعی از شما در روی جمعی دیگر آب دهان اندازند و تا آنکه گروهی از شما گروهی دیگر را لعن کنند و قسمتی از شما قسمتی دیگر را کذاب و دروغگوی نامند."

با توجه به احادیث فوق ملاحظه می گردد که تمام این بلا یا بر قائم موعود و پیروان او نازل شد و بلائی نبود که بر آن مظلومان روا نگردید و هنوز هم همچنان ادامه دارد. فاعتبروا یا اولوالابصار.

۵: مسئله غیبت و معنی حقیقی آن

موضوع غیبت انبیاء و رسل که در افواه بسیاری از مردم در ادیان مختلف جهان است مسئله ای مشکل ساز شده که اگر با اندک توجهی مورد بررسی قرار گیرد، معلوم می شود که منظور اصلی از غیبت، نداشتن حضور جسمانی در جمع مردمان است نه زندگی کردن در محلی مخفی تا موعد مقرر. در حقیقت روح انبیاء و مرسلین بعد از رحلت از این جهان خاک به عالم پاک، باقی و تأیید کننده جانشینان و مؤمنین است تا به توانند مشکلات را برطرف نموده و به هدایت مردم ادامه دهند، تا زمان مقرر که با ظهور جدیدی دوباره عالم مزین شود. اما نباید تصور نمود که خداوند یکی از این انبیاء را در محلی نگهداری می کند و بعد از صدها سال مجدداً او را به صحنه می آورد. در حقیقت وقتی حضرت رسول اکرم یا بقیه مرسلین، از این جهان رحلت فرمودند، مسلماً امامان و جانشینان ایشان هم رحلت خواهند فرمود همچنان که تاریخ نشان داده است. پس نیازی نیست که خداوند یکی از آنان را در محلی نامعلوم و برای مدتی نامشخص مخفی سازد تا بعداً او را ظاهر کند زیرا خداوند قادر است که هر موقع صلاح بداند از سلاله همان

پیامبر نفس دیگری را خلق بدیع نماید و او را مأمور رسالت فرماید همچنان که تا کنون چنین بوده است مثلاً حضرت موسی و حضرت محمد از نسل حضرت ابراهیم هستند و این به آن معنی نیست که آنان را سالها در محلی نگهداشته و بعداً ظاهر فرموده اند. برای درک بیشتر از این مطلب، می توان از مثال خورشید که همان شمس ظاهری است استفاده نمود. همچنان که شمس ظاهری سبب حیات و نشو و نما و انتعاش عالم مادی است، شمس حقیقت هم در هر زمان که ظاهر می شود سبب حیات جاودانی و سعادت ابدی افراد بشر است. خورشید هر روز با طلوع خود سبب نورانیت زمین و رشد و نمو گیاهان می شود ولی ناچار است که طبق قوانین طبیعی هر روز عصر غروب نماید. در عین حال از طلوع او بهره ای و از غروب او هم نصیبی عاید مردمان و کلیه ساکنان روی زمین می گردد. بنابراین شمس حقیقت هم هر زمان که طلوع می کند عالم را از یک مرحله رشد به مرحله بالاتری از تکامل هدایت می فرماید و در وقت معین نیز غروب می کند. یعنی به ظاهر از چشم مؤمنین غایب می شود. اما تأییدات او شامل حال مردمان است. چه به او ایمان آورده باشند و چه ایمان نداشته باشند. زیرا نور آن شمس حقیقت عام است و بر همه می تابد و سبب ترقی عالم ارواح می گردد. بنابراین روح حقیقی آنان بدون زوال است و چون از افقی غروب کند از افقی دیگر طالع می شود. پس برای روح الهی آنان مرگ و فنائی وجود ندارد. زمانی که آن روح الهی از بدن

جسمانی خارج می شود، ما دیگر قادر به زیارتشان نیستیم از این جهت این دوران را "دوران بطون یا غیبت" می نامند و معنی حقیقی و مقصود واقعی از غیبت مظاهر مقدسه همین دوران بطون است. در مقابل وقتی که آن شمس حقیقت مجدداً از افقی دیگر طالع شود آن زمان را "دوره ظهور" می گویند. لذا برای مظاهر مقدسه کلمه مرگ و فنا را بکار نمی برند و می گویند آن شمس حقیقت غروب نمود یا جسم او از انظار غائب گردید و یا رحلت فرمود. پس منظور از غیبت انبیاء، پنهان شدن آنان نیست. بلکه روح الهی آنان همیشه متجلی و تأیید کننده عالمیان است و هیچوقت نمی میرد. منتهی چون متجلی در هیكل عنصری یا جسم بشری نیست لذا دیده نمی شود.

با توجه به این امر بایستی به مفهوم غیبت توجه داشت نه به ظاهر کلمه. به این ترتیب، غیبت جسمانی امری نادرست است ولی غیبت روحانی صحیح و امکان پذیر است. زیرا مظاهر مقدسه الهی که روح حقیقت هستند همیشه و در همه حال حاضر و ناظر به احوال ما بوده و تأییداتشان را کاملاً می توانیم احساس نمائیم اما چون دارای هیکلی از ترکیبات جسمانی هستند ناچار از تحلیل می باشند پس همانطوری که کلیه انبیاء دوران کوتاهی از عمر خود را در بین مردم زندگی نموده و سپس روح آنان از هیكل عنصریشان خارج گشته و به موجب بیان مبارک که می فرماید: انا لله و انا الیه راجعون پس روح آنان به سوی عالم امر باز می گردد. دیانت اسلام

نیز از این امر مستثنی نبوده و نیست و امکان ندارد که قائم را دارای شخصیتی غیر از سایر انبیاء و اولیاء تصور نمود. حتی اگر تصور نمائیم که امام حسن عسکری فرزندی هم داشته اند دلیلی نداشت که برای سالهای طولانی از انظار مردم غائب شود. زیرا این مخالف قانون طبیعت است و خداوند چون خود به وجود آورنده نظم در این کره خاکی است پس مخالف نظم عالم کاری را انجام نمی دهد و تاکنون هم دیده نشده که اموری خلاف جهت و روش عالم موجود، در جهان اتفاق بیافتد. بنابراین آنچه که در کتب آسمانی درباره ظهور کلی الهی در آخرالزمان ذکر گردیده با آنچه که به ظاهر منظور روحانیان دینی است متفاوت بوده و بدون شک آنچه را که خداوند در کتب مقدسه الهیه وعده فرموده، ظاهر گشته و مستند به استدلالات دقیقه است اما آنچه که در افواه مردم نقل شده اساس صحیحی ندارد و لذا موضوع غیبت با آنچه که در بین مردم مصطلح شده همخوانی ندارد.

مقامات مختلفه دعوت حضرت باب

از جمله مشکلاتی که مورد توجه متحریان حقیقت قرار گرفته این است که چرا حضرت باب مدعی مقامات مختلفه شده اند؟ چرا ابتدا مقام باییت و سپس مهدویت و بعد قائمیت و بالاخره الوهیت و ربوبیت را برای خود اتخاذ نمودند؟

در پاسخ به این سؤال کنندگان محترم باید عرض نمود اولاً آن حضرت در اولین شب اظهار امر خود به ملاحسین بشرویه ای مقام خود را به وضوح ذکر فرموده اند. به این معنی که وقتی جناب ملاحسین مقصود خود را از آمدن به شیراز که جستجوی قائم موعود بود با علامات و نشانه هائی که در احادیث ذکر شده بیان کرد، آن حضرت فرمودند: نگاه کن و ببین، آن علاماتی را که ذکر کردی در من می بینی؟ جناب ملاحسین با آن همه آمادگی که از قبل برای خود تدارک دیده بود به وحشت افتاد و متحیر گردید. آن

حضرت مجدداً فرمودند: اکنون دقت کن و ببین که آن علائم در من موجود است؟ و بعد آن علائم را یکی یکی خودشان بیان نموده و با خود تطبیق کردند. در این مرحله بود که جناب ملاحسین تقاضای دلیل و برهان بیشتری نمود و آن حضرت فرمودند: حق باید خلق را امتحان کند نه خلق حق را. معهذاً عنایت حق شامل حالش گردید و درخواست او مورد اجابت قرار گرفت. آنگاه ملاحسین مشکلات خود را که در دفتری از قبل نوشته بود به حضور مبارک تقدیم کرد و آن حضرت به همه سئوالات او به طرز جدید و بسیار زیبا پاسخ دادند. سپس فرمودند اکنون هنگام تفسیر سوره یوسف است. آن حضرت سوره احسن القصص را با تفسیری بدیع و بی نظیر نازل فرمودند که سبب حیرت ملاحسین شد و آن را به نام قیوم الاسماء نام نهادند. نزول این تفسیر با آن سرعت و ملاحظت در همان اولین شب بعثت که به افتخار ملاحسین نازل گردید، سبب اطمینان قلب او و اعتراف ایشان به حقیقت آن مظهر ظهور گردید و همان شب ایمان خود را به آن حضرت اعلان فرمود.

شایان ذکر است که اولاً ملاحسین برای شناخت قائم و برحق بودن او از قبل در قلب خود نیت کرده بود که اگر قائم برحق باشد بدون آنکه من از او بخواهم سوره یوسف را با تفسیری که تاکنون دیده نشده باشد تفسیر نماید و اکنون حضرت باب به نزول آن آیات مشغول بودند. ثانیاً ملاحسین شخص بی سواد و یا بدون معلومات نبود بلکه او یکی از مجتهدینی بود که از جناب شیخ

احمد احسائی و سید کاظم رشتی کسب فیض نموده و از برجسته ترین شاگردان ایشان محسوب می شد. ثالثاً و از همه مهمتر آنکه جناب ملاحسین چهل روز در مسجد کوفه به اعتکاف نشسته و برای رسیدن به مقصود خود به دعا و راز و نیاز با پروردگار مشغول شده و با آمادگی کامل جهت رسیدن به مقصود قیام نموده بود.

مقصود این است که حضرت باب در همان اولین شب اظهار امر مقام خود را که قائم موعود بود بیان فرمودند، باید توجه داشت که وقتی شنیدن چنین امر مهمی، برای چنان شخصیت بارزی که کاملاً آماده و مستعد بوده و برای یافتن مقصود، مشکلات عدیده ای را تحمل کرده، آنقدر سخت و دشوار است که حتی سبب استیحاخ او می گردد، چگونه می توان ناگهان به نفوسی که ابداً آمادگی و استعداد نداشتند، ابلاغ نمود؟ مردمانی که چشم و گوش آنها مملو از تعصبات و اوهام و خرافات و تقلید کورکورانه در آن زمان بوده و دین خود را نه از روی تحقیق بلکه فقط به خاطر این که دین آباء و اجدادی آنان بوده است تقلید نموده اند. آیا چنین نفوسی قادر به درک چنین ظهور عظیمی هستند؟ مسلماً پاسخ منفی است.

از طرف دیگر، این مدارا و مماشات با مردم از طرف مظهر ظهور تازگی ندارد و برای آماده ساختن مردم لازم است تا به تدریج امر حق را بپذیرند و این امر منحصر به ظهور حضرت باب

نیست بلکه کلیه انبیای قبل نیز چنین کرده اند و این نیست جز رحمت پروردگار بر مردم تا ضعف آنان به تدریج به قوت تبدیل شود و بتوانند دین تازه را در هر دوره ای که ظاهر می شود، لیبیک گویند. برای مثال: در قرآن کریم سوره انعام از آیه ۷۹ به بعد آیاتی نازل گردیده که ترجمه آن به فارسی چنین است که می فرماید: وقتی حضرت ابراهیم به پیغمبری مبعوث شد و مأمور گردید که مردم را از بت پرستی نجات دهد آن حضرت برای آن که این امر سبب وحشت ناس نشود، ابتدا مانند سایرین به پرستش ماه و ستارگان اعتراف نموده و فرمود: هَذَا رَبِّي. یعنی این خدای من است و بعد از عظمت ماه و ستارگان و درخشش و نور آنها سخن گفت. بعد از آن که مردم توانستند به درک و فهم والای آن حضرت پی ببرند، آنگاه فرمود: خورشید درخشنده تر و نورانی تر است، پس من او را می پرستم. و اظهار داشت که: هَذَا رَبِّي، بعد از مدتی فرمود که خورشید هم غروب می کند و نمی تواند خدای من باشد. پس باید دیگری خدای من باشد. لذا فرمود: وَجْهت وَجْهِي لِلذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی به کسی رو می آورم که شکافنده آسمانها و زمین است. و به این ترتیب توانست عده ای را به نور معرفت الهی منور نماید و به یکتاپرستی هدایت کند. طبق این آیات نمی توان گفت که چرا آن پیغمبر اولوالعزم سه مرتبه تغییر عقیده داده و هر بار آنچه را که قبلاً به عنوان خدای خود پذیرفته بود انکار کرده و به چیز دیگری ایمان آورده است. در حالی که آن

حضرت جهت تربیت ناس به این امر اقدام نمودند تا بتوانند با آرامش همراه با اعتقادات قلبی و درک بهتر، مردم را به حقانیت و یکتائی خدا هدایت فرمایند. و این آیات و مثالها را حضرت رسول اکرم جهت آموزش به مسلمانان ذکر فرمودند تا در آینده این امور سبب گمراهی آنان از حقیقت نشود.

در دیانت مسیح هم چنین بوده است. حضرت مسیح کم کم خود را به مردم معرفی نمود. برای مثال: در انجیل مرقس باب ۳ آیه ۱۲ می فرماید: "حضرت مسیح به شاگردان خود به تأکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند." این امر دلیل بر آن نیست که آن حضرت از مردم وحشت داشتند و یا خدای نکرده دینشان کامل نبوده است، بلکه به آن جهت فرمودند که مردم بتوانند بیشتر ایشان را بشناسند و از تعالیم محبت آمیز ایشان درس بگیرند و مقام رسالتشان سبب دوری آنها از حق نگردد.

و نیز در انجیل متی باب ۲۶ چنین آمده است: "... تا آنکه رئیس کاهنان رو به سوی او کرده و گفت: ترا به خدای قسم می دهم ما را بگوی که تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟ عیسی به وی گفت: تو گفتی... " با وجود این که بعدها موضوع پدر، پسر و روح القدس جزء ارکان اصلی دیانت حضرت مسیح قرار گرفت، معهدا در ابتدای امر آن حضرت خودشان علناً در این مورد سخن نگفتند تا کم کم مردم به مقام ایشان پی ببرند.

حضرت رسول اکرم نیز در ابتدا با صراحت مقام خود را ذکر فرمودند. در سوره کهف آیه یک می فرماید: الحمد لله الذی انزل علی عبده الكتاب. یعنی شکر می کنم خداوندی را که بر بنده اش کتاب نازل فرمود. در سوره بقره آیه ۱۱۳ می فرماید: انا ارسلناک بالحق بشیراً و نذیراً. یعنی ما ترا به حق فرستادیم که بشارت دهنده و ترساننده و بیم دهنده برای مردم باشی. در سوره بنی اسرائیل آیه ۹۵ می فرماید: هل کنت الا بشراً رسولاً آیا من جز بشری که به رسالت مأمور شده هستم؟ ملاحظه می گردد که در جائی خود را بنده (عبد) در جای دیگر خود را بشارت دهنده و بیم دهنده (بشیراً و نذیراً) و در جائی خود را رسول (رسولاً) خوانده اند. این مدارا و مماشات با مردم برای آن است که مردم به تدریج برای امر جدید آمادگی یافته و به توانند کم کم قبول کرده و دین جدید را بپذیرند و به مقام واقعی آن حضرت که مظهر نور و صفات الهیه بر روی زمین است پی ببرند. و بالاخره در سوره انفال آیه ۱۷ می فرماید: ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یعنی کسی که با تو بیعت می کند با خدا بیعت کرده است. در اینجا بیعت با رسول را بیعت با خود فرموده است که البته این مقام با عبد و بنده بودن ایشان بسیار متفاوت است. این مثالها برای آن است که بیشتر آگاه شویم و به مسائل دینی با تحقیق بنگریم نه با تقلید و یا حرف این و آن.

حضرت باب هم از این قاعده مستثنی نبوده اند. اگرچه برای کسانی که تحمل درک مقام آن حضرت را داشتند به صراحت مقام

خود را ذکر فرمودند اما برای نفوسی که دارای ضعف معنوی بوده و تحمل ادراک آیات و دلائل کتب آسمانی را نداشتند به مماشات عمل نمودند. به همین جهت ملاحظه می شود که برای جناب ملاحسین به آن صراحت می فرمایند. یا بعداً به جناب یحیی کشفی دارابی آیت الله برجسته دربار سلطان محمد شاه قاجار که تقریباً دو سال بعد از اظهار امر آن حضرت از طرف محمد شاه مأمور تحقیق درباره دیانت جدید شده و به شیراز آمده بود، در توقیعی که به نام تفسیر سوره کوثر مشهور است حتی به صراحت اتمام حجت نموده و می فرمایند: یا یحیی فآت بآیه مثل تلک الآیات بالفطرة ان کنت ذی علم رشید... قل یا ایها الناس لاتفضحوا انفسکم فان الیوم لایقدر احد ان یأتی بآیه من کتاب الله واننی انا بذلک القسطاس اعلم عما کنتم به تجهلون یعنی ای یحیی، اگر صاحب علم و دانش هستی مثل این آیات را بالفطره (از روی فطرت نه از کتب و نوشته ها) نازل کن... بگو به مردمان که خودتان را رسوا و مفتضح نکنید زیرا امروز احدی قادر نیست که آیه ای از آیات الهی را بیاورد. و به درستی که من خودم به آن میزان الهی (آیات خداوندی) از شما جاهلان آگاه تر هستم. ولی برای نفوسی که آمادگی این ابلاغ مهم را نداشتند به مدارا عمل نموده و خود را ابتدا باب آن حضرت نامیدند تا کم کم نفوس به توانند به مقام ایشان پی ببرند. بنابراین حضرت باب در همان اوائل ظهور مقام خود را که فرستاده خداوند و دارای کتاب و آیات الهی هستند به کسانی که

قدرت و تحمل درک این مطالب را داشتند اظهار نمودند و حجت خود را هم آیات قرار دادند. یعنی همان دلیلی که حضرت رسول اکرم نیز به آن استناد فرموده اند. و دلیل دیگری را هم لازم ندانستند زیرا که هرگاه از رسول خدا معجزه ای درخواست شد فقط فرمودند: حجت من کتاب من است که برایتان آورده ام. لذا مقام حضرت باب هم که خود را باب الله و زمانی قائم منتظر و موعود برحق نامیده اند از همان اول ظهور ذکر گردیده و هر صاحب بصری می تواند از همین یک آیه که به جناب آیت الله یحیی دارابی فرمودند به عظمت مقام آن حضرت و ظهورشان پی ببرد. دلیل ایشان هم آیاتشان است و این آیات الهی است که جذاب قلوب است. آیات الهی است که شخصی چون او را منقلب نموده و به نور ایمان هدایت کرده است به طوری که از مقام و منصب خود در دربار گذشته و افتخار خود را در پیروی از دستورات آن حضرت دانسته و بالآخره هم در راه او جان داده و به شهادت رسیده و به جناب وحید ملقب گردیده است. نام ایشان در تاریخ دیانت بابی و بهائی، تا ابد سرلوحه شهیدان نی ریز قرار خواهد داشت.

حضرت باب در مجامع و مجالس عمومی نیز در سه نوبت رسماً و صریحاً مقامشان را به مراجع عظام و ارکان حکومت ابلاغ فرموده اند. ابتدا در شهر شیراز در خطبه معروف در مسجد وکیل که بر بالای منبر ایراد فرمودند به علمائی که همگی به زبان عربی آشنا بوده و یا عربی را به خوبی می دانستند، اتمام حجت کردند و اظهار

داشتند که هرکس از شما علماء که می تواند مثل من که یک جوان ۲۵ ساله هستم اینطور آیات را بالفطره نازل نماید براوست که همین حالا قیام کند و الا حجت بر همه شماها تمام و کامل است. (مضمون بیان مبارک از خطبه عربی) و شاهد این مدعی آن که در همان مسجد چند نفر ایمان آوردند که پس از اتمام خطبه به دنبال آن حضرت از مسجد خارج شدند. مرتبه دوم در اصفهان در مجلس جناب منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان بود که در حضور علماء حقانیت خود را اظهار فرمودند و سبب ایمان نفوس محترمی در آن شهر شدند. و مرتبه سوم در مجلس ولیعهد ایران ناصرالدین میرزای قاجار در تبریز بود که نه تنها استقلال شریعت جدید را اعلان فرمودند بلکه به صراحت ابلاغ امر نیز فرمودند که موجب خشم و وحشت علماء گردید و ایشان را به چوب بستند و حکم اعدام آن حضرت را امضاء نمودند که منجر به شهادت آن حضرت گردید.

شایان ذکر است که همراهی و مماشات با مردم و گاهی سخن گفتن بر طبق آراء و افکار ناس در زمان ظهور با استقامت و پافشاری بر وظیفه الهی آن مظاهر مقدسه منافات نداشته و ندارد.

می گویند که چرا آن حضرت خود را فرزند محمدین الحسن العسکری خوانده اند و به این ترتیب بر وجود امام حسن عسکری اعتراف و اقرار داشته اند. در پاسخ باید عرض شود که اولاً آن

حضرت نه تنها بر وجود امام حسن عسکری، بلکه به وجود تمام ائمه اطهار اعتراف نموده اند که همگی جانشینان برحق حضرت رسول اکرم بوده اند. ثانیاً مقصود آن حضرت این بوده که من همان شخصی هستم که شما به عنوان محمد بن الحسن از او یاد می کنید یعنی همان روح حقیقت، از همان روح عالی و متعالی آن حضرت که ثمره اعتقاد هزار ساله شماست. نه از جسم ظاهری ایشان که ۱۰۰۰ سال قبل در مقبره خود به خاک سپرده شده است. یعنی همان روح پاک ایشان که به موجب انا لله و انا الیه راجعون بوده و به سوی خدا بازگشته بود، دوباره به صورت لطیفه غیبیه الهیه در عالم امکان ظاهر شده است. نه این که جسم آن حضرت دوباره از مقبره خود خارج شده است. به زبان ساده تر، مقصود بازگشت روح ایشان است و نه جسم ظاهریشان. روحی که در همه انبیاء و اولیاء متجلی بود چنان که در حدیث وارد شده که می فرمایند: اولنا محمد، اوسطنا محمد، آخرنا محمد، کلنا محمد... که مقصود آن روح محمدی است که متجلی در آن مظاهر مقدسه گردیده نه اسم و جسم ظاهری. لذا اگر حضرت باب بگویند که من همان فرزند امام حسن هستم درست فرموده اند زیرا از همان روح پاک در ایشان هم دمیده شده است و اگر هم بگویند من فرزند ایشان نیستم باز هم درست فرموده اند. زیرا ایشان فرزند معنوی و روحانی آن سید والامقام بوده اند نه فرزند عنصری ایشان. اگر بگویند من باب الله هستم صحیح فرموده اند اگر بگویند من امامم درست است و اگر

بگویند رسولم درست است و اگر بگویند رب اعلی هستم باز هم صحیح است زیرا ایشان مظهر ظهور الهی هستند. ایشان مانند آینه ای هستند که در آن اسما و صفات الهی تجلی فرموده اگر بگویند آینه هستم درست است و اگر بگویند همان خداوندی هستم که در آینه می بینید باز هم صحیح است و اگر بگویند من در برابر او هیچ هستم باز هم صحیح است. بنابراین انبیاء و اولیاء در هر مرحله ای که قرار دارند، نسبت به همان مرحله سخن می گویند و چون مقام خویش را در آن مرحله خودشان تعیین می فرمایند لذا بر ما بندگان حق چون و چرا نیست زیرا اگر او را به عنوان فرستاده خدا پذیرفتیم دیگر آنچه می گوید و دستور می دهد به نام خدا می گوید و ما اگر اطاعت کنیم فقط به نفع خودمان است و الا او بی نیاز از ما و اطاعت ما است.

خلاصه مطلب آن که اولاً اظهار امر ایشان که می فرمایند من از جانب خدا مأمورم و ظهور مؤمنین از جان گذشته در مدتی کوتاه و شهادت اکثر آنها در راه محبوبشان، خود نمونه کامل و استدلال واضحی بر عظمت مقام آن حضرت است. ثانیاً نزول آن همه الواح و آثار و کتب مقدسه ای که در مدت شش سال از قلم آن حضرت جاری شده دلیل بارزی بر عظمت مقام و نشانه قاطعی بر معجزات ایشان است که غیر قابل انکار می باشد. زیرا در تمام مدت این شش سال به غیر از زمانی که به حج تشریف بردند و به شریف مکه امر خود را کتباً ابلاغ فرمودند و شخصاً به دیوار کعبه

تکیه داده و حاجیان را مورد خطاب قرار داده و امرشان را اعلان کردند، بقیه ایام عمر کوتاه خود را در زندان و یا در تحت نظر حاکمان ظالم گذراندند و این همه الواح و آثار نشانه ای از عظمت مقام ایشان است. ثالثاً نامه به سلطان محمد شاه قاجار و وزیرش حاجی میرزا آغاسی و به علماء آن زمان نشانه ای از اقتدار الهی آن حضرت است که با وجود زندانی بودن مانند ملک الملوک سخن گفته اند و آنان را نسبت به حرکات ناپسندشان تذکر داده و انذار فرموده اند. خاتمه حیات هر یک از این ستمکاران را یادآوری فرموده و همچنان که وعده فرموده بودند به ذلت کبری مبتلا گردیدند. اینها از جمله مسائلی است که هر انسان هوشمند منصفی باید به آن توجه نموده و در آن تحقیق و تفحص نماید. البته اگر بخواهیم به یک یک این مطالب بپردازیم بایستی به جای این جزوه مختصر کتابی مفصل اختصاص یابد که انشاء الله آیندگان به آن خواهند پرداخت. و در حال حاضر نیز دوستان مشتاق می توانند به مطالعه کتب تاریخی امر بهائی مانند تاریخ نبیل زرنندی مراجعه فرمایند.

در خاتمه متذکر می گردد که حضرت باب مانند سایر پیامبران اولوالعزم دارای کتاب و شریعت مستقل و اختیار مطلق و عصمت کبری بوده اند. کتاب ایشان به نام کتاب بیان است که به فارسی و عربی نوشته شده و کلیه احکام دیانت بایی در آن ذکر گردیده و همه را منوط به قبول من یظهره الله (کسی که خدا او را ظاهر

می‌کند) فرموده اند که به زودی ظاهر خواهد شد و خود را ملقب به باب فرمودند که در حقیقت اشاره به ظهور بسیار نزدیک آن حضرت بوده است و فرمودند که آن حضرت یفعل مایشاء است. اگر خواستند قبول نمایند و اگر نخواستند رد فرمایند و کلیه پیروان خود را برای آن ظهور تربیت فرمودند. خوشبختانه این پیروان نازنین هم به جز گروه اندکی همگی بعد از ظهور حضرت بهاءالله به آن حضرت ایمان آوردند و از آن پس به نام بهائی مشهور شدند.

دعوی خدائی

یکی دیگر از مسائلی که باعث نگرانی و تشویش خاطر دوستان الهی می شود، مطلب ادعای ربوبیت و یا الوهیت از طرف حضرت باب یا حضرت بهاءالله است. بهتر است اول معنی کلمه رب را از کتاب لغت جو یا شویم

رب به معنی: مالک، صاحب، آقا، مربی، سازنده و برپاکنده، رئیس و مهتر قوم، سرور ناس و پروراننده آمده است.

با توجه به این معانی بکار بردن لفظ رب، به خودی خود مشکل ساز نیست زیرا کلیه انبیاء الهی مربی عالم بشریت هستند و لفظ مربی که ریشه آن رب است برای همه پیامبران حتی معلمان به کار رفته است. یعنی انبیاء الهی جهت تربیت ناس در این عالم ظاهر می شوند. اما مسئله از آنجا اهمیت پیدا می کند که اگر پیامبری ندای انا الحق (من حق هستم) و یا انا ربکم (من پروردگار شما

هستم) سر دهد، داد و هياهوى مردمان به فلک مى رسد. غافل از آن که به قول مشهور: (روا باشد انا الحق از درختى / چرا نبود روا از نیک بختى؟) که اشاره به دوران حضرت موسى است. آن حضرت فرمودند: که من ندای خداوند را از درختى در کوه طور شنیدم و خداوند با من از این طریق صحبت کرد.

حال به اصل مطلب باز گردیم. بهائیان معتقد هستند که خداوند ذات غیب منیع لایدرک است. یعنی هیچکس قادر نیست که به آن مقام رفیع و بلند اعلی تفکر نماید تا چه رسد به این که در باره آن اظهار نظر نماید. زیرا انسان درباره آنچه که بخواهد فکر کند، ابتدا بایستی بر آن احاطه داشته باشد و الا اگر احاطه بر امری نداشته باشد قدرت درک آن امر از او ساقط و برایش محال خواهد بود. چنانکه در حدیث آمده است: تفکروا فی الخلق و لاتفکروا فی الخالق فانه لاتحیط به الفکره یعنی در باره خلق خدا فکر کنید و در باره آفریدگار تفکر ننمائید زیرا افکار شما به خداوند احاطه پیدا نخواهد کرد. بنابراین ذات مقدس الهی نه مثل و مانندی دارد و نه مخالف و ضدی، پس نمی توان او را به هیچ معنائی و به هیچ عبارتی معرفی کرد.

تنها وسیله شناخت حق پیامبران الهی هستند که مظهر ذات و صفات او می باشند. آنان چون آینه صاف و شفافى هستند که شمس حقیقت با جمیع کمالات و صفات خود در آن ظاهر و

آشکار گردیده است. در قرآن کریم در سوره انفال آیه ۱۷ می فرماید: و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی یعنی ای محمد تیر را تو رها نکردی بلکه خدا آنرا رها کرد. در حالی که همه مسلمانانی که با آن حضرت بودند، مشاهده کردند که حضرت محمد آن تیر را رها کرد. یعنی آنچه حضرت محمد انجام می دهد همان است که خدا انجام داده یعنی او نماینده تام الاختیار خداوند بر روی زمین است. زیرا آن ذات غیب منیع لایدرک در فکر و درک و عقل احدی نمی گنجد و کسی نمی تواند او را درک کند لذا انبیاء الهی که مظاهر ذات و صفات او هستند مورد پرستش ما قرار می گیرند هر کس آنان را بشناسد خدا را شناخته و هر کس از آنان روی بگرداند از خدا غافل شده است. باید توجه داشت که منظور و مقصود ما هیکل جسمانی مظاهر مقدسه نیست بلکه مقصود آن روح قدسی الهی است که در آنان متجلی شده است.

در مورد حضرت باب و حضرت بهاء الله نیز چنین است با این تفاوت که از قبل به تمام بندگان الهی وعده لقاء الله در آخرت داده شده است یعنی نه تنها در قرآن و احادیث، بلکه در کتب آسمانی قبل هم به این وعود الهی به روشنی اشاره شده که در آن روز شما خدا را خواهید دید. از جمله در کتاب اشعیای نبی فصل ۴۰ آیه ۱۰ می فرماید: "ای صهیون که بشارت می دهی... آوازت را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که همان خدای شماست اینک خداوند بپوهه با قوت می آید..." ملاحظه می شود که

در این بیان به آمدن خداوند با قوت واقتدار از صهیون که کوهی در اراضی مقدسه است، به کلیمیان بشارت داده شده است.

در انجیل متی آیه ۳۸ می فرماید: "ای اورشلیم ای اورشلیم... اینک خانه شما برای شما ویران گذارده می شود زیرا به شما می گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوئید مبارک است او که به نام خداوند می آید..." که به وضوح از آمدن خداوند به آن سرزمین بشارت داده است و همانطور که می دانید حضرت بهاءالله به آن سرزمین تبعید شدند. یعنی با دستور حکومت ایران و امپراطوری عثمانی به آن سرزمین تشریف بردند نه این که به میل خودشان که بعداً هم به توانند ایراد بگیرند و بگویند که قبلاً در کتب خوانده بودند و به آنجا رفتند تا این بشارات درست در بیاید.

در قرآن کریم نیز آیات بسیاری نازل گردیده که بشارت به لقاءالله داده است از جمله در سوره بقره آیه ۲۲۳ می فرماید: ... و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه و بشر المؤمنین. یعنی پرهیزکار باشید و بدانید که شما او را ملاقات می کنید و بشارت ده مؤمنین را. و همچنین در سوره عنکبوت آیه ۴ می فرماید: من کان یرجوا لقاء الله فأن اجل الله لآت و هو السميع العليم یعنی کسی که امید زیارت خدا (لقاء الله) را دارد پس وقت معین خدا در آینده مقدر شده است و او شنوا و داناست. در آیه ۲۲ از همین سوره نیز می فرماید: والذین کفروا بآیات الله و لقاءه اولئک یتسوا من رحمتی و اولئک

لهم عذاب الیم یعنی کسانی که به آیات خدا و لقاء پروردگارشان کافر شدند آن گروه از رحمت من مأیوس خواهند شد و برای آنها عذابی دردناک است. در سوره قیامت آیه ۲۲ می فرماید: وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظره یعنی در آن روز (روز قیامت) با چهره هائی برافروخته پروردگار را ناظر هستند. (نگاه می کنند)

علامه بخاری در کتاب توحید در تفسیر این آیه وجوه یومئذ... از جریر بن عبدالله حدیثی را نقل کرده که پیغمبر فرمود: انکم سترون ربکم عیاناً یعنی شما خدای خود را آشکارا می بینید. و همچنین روایت نموده که شب چهاردهم ماه در خدمت حضرت رسول اکرم بودم، حضرت فرمودند: سترون ربکم یوم القیامة کما ترون هذا لاتضامون فی رؤیته یعنی پروردگار خود را به زودی در روز قیامت خواهید دید همان طوری که این ماه شب چهارده را می بینید بدون آن که در دیدن او برای شما زحمت و مشقتی باشد. (دلیل و ارشاد صفحه ۱۲)

ملاحظه می گردد که چطور واضح و صریح وعده فرموده اند که خداوند را بدون هیچ زحمتی مثل ماه شب ۱۴ خواهید دید. حال اگر به علت نافرمانی کسانی بخواهند این آیات قرآنی و احادیث موثقه اسلامی را انکار نمایند دلیل بر سربیزی خودشان از اوامر الهی است نه ایراد بر این که چرا مظهر ظهور این مقام خود را که از قبل هم در کتاب آسمانی بشارت داده شده، بیان نموده است.

در حدیث دیگری باز هم تجلی الهی را در روز قیامت در دو نوبت ذکر فرموده اند. این حدیث را بخاری و مسلم که هر دو از محدثین موثق اسلامی هستند در کتاب خود به نام "صحیح" در باب "پلی بر روی جهنم کشیده شده است" از قول ابوحریره چنین نقل کرده اند: جمعی در حضور حضرت رسول الله مشرف بودند از حضور مبارک سؤال شد که آیا روز قیامت پروردگاران را خواهیم دید؟

آن حضرت فرمودند: آیا در روزی که آسمان صاف باشد و ابری نداشته باشد، برای دیدن آفتاب دچار زحمت و مشقت می شوید؟

عرض کردند: نه، یا رسول الله.

حضرت فرمودند: آیا در شب چهاردهم که آسمان صاف و بی ابر باشد برای دیدن ماه تحمل زحمت و مشقتی می کنید؟

عرض کردند: نه، یا رسول الله.

حضرت فرمودند: به همین گونه در روز قیامت خدا را خواهید دید. خداوند مردم را جمع نموده و می گوید: هرکس هر چیزی را می پرستیده است به دنبال او برود. آنهایی که آفتاب پرست بودند به دنبال آفتاب می روند و آنهایی که ماه را می پرستیدند به دنبال ماه می روند و آنهایی که چیزهای دیگری مانند اصنام و غیره را می پرستیدند هر یک به دنبال معبود خود

می روند. باقی می ماند این امت اسلام و چون در میان این امت منافقین وجود دارد، خداوند در آن روز در مقابل منافقین به صورتی که او را نمی شناسند، حاضر می شود و می فرماید: من خدای شما هستم. اما منافقین چون خدا را به صورت دیگری تصور می کردند، می گویند: پناه بر خدا! تو خدای ما نیستی. ما همین جا می مانیم تا خدای ما بیاید. هر وقت خدای ما آمد او را خواهیم شناخت. آن وقت خدا در مقابل منافقین به صورتی که او را می شناسند ظاهر می شود و می گوید که من خدای شما هستم. آنها می گویند: آری، تو خدای ما هستی و به دنبال او راه می افتند و روی جهنم پل کشیده می شود. پیغمبر فرمود اول کسی که از پل عبور می کند من هستم. (کتاب دلیل و ارشاد صفحه ۱۶۶)

این حدیث به خوبی آشکار می سازد که در روز قیامت (روز ظهور قائم) خداوند دوبار ظاهر می شود. طبق این حدیث در مرتبه اول مردم دچار مشکل شدند و حضرت باب را نشناختند اما در مرتبه دوم چون به وسیله حضرت باب ایمان آورده بودند و تربیت شده بودند به محض آن که حضرت بهاءالله ظاهر شدند، ایشان را شناختند و پذیرفتند. بنابراین مقصود از دو بار آمدن خدا، دو ظهور بی در پی در عالم است. یعنی ظهور حضرت باب و حضرت بهاءالله. در ظهور اول که قیام حضرت باب بود، برای مردم پذیرفتن ایشان در مقام الوهیت یا ربوبیت بسیار سخت و مشکل بود و نمی توانستند او را به این نام بشناسند اما در ظهور دوم یعنی

ظهور حضرت بهاء الله، مؤمنینی که با تعالیم حضرت باب آشنا گردیده و مقصود از ربوبیت و الوهیت را درک کرده و آماده شده بودند آن حضرت را شناختند.

در این حدیث به صراحت ذکر شده که او را نمی شناسند یعنی وقتی حضرت باب خود را به نام باب الله و یا ذکر الله و یا قائم معرفی کردند، ایشان را با همین القاب و عناوین قبول کردند و پذیرفتند اما دیگر تحمل این را نداشتند که آن حضرت انا ربکم بفرماید. در این صورت قادر به شناسائی آن مظهر الهی نگردیدند زیرا ایشان را با آن القاب شناخته بودند و در این حدیث هم به روشنی ذکر شده که گفتند: پناه بر خدا، ما مشرک نمی شویم. و در جای خود باقی ماندند. یعنی ایمان نیاوردند و بر طبق آیه قرآن که می فرماید: ان الذین لایرجون لقاءنا... اولئک مأویهم النار کسانی که امید ملاقات خداوند را ندارند... جایگاه آنان در آتش است یعنی در جهنم خواهند بود.

شایان ذکر است این امر به قدری مهم و مشکل است که حتی مؤمنین نیز به امتحان افتادند. از جمله جناب ملا عبدالخالق یزدی که به امر حضرت باب ایمان آورده بود، وقتی لوح مبارک را که به افتخارش نازل شده بود، دریافت نمود که در آن حضرت باب مقام حقیقی خود را برای او ذکر کرده بودند به وحشت افتاد و از امر الهی اعراض نمود. ایشان از علمای شیخیه بودند که مقام

حضرت باب را به عنوان بابیت و مهدویت پذیرفته بودند اما وقتی ادعای ربوبیت را از آن حضرت شنیدند، مضطرب گشته و به امتحان افتادند و گمراه شدند.

با توجه به آیات و احادیث فوق الذکر می توان به خوبی دریافت که کلیه مؤمنین به زیارت خدا (لقاء الله) در روز قیامت بشارت داده شده اند اما چون به وسیله علمای خود به گمراهی افتادند و از کتاب الهی چشم پوشیده و به گفتار پیشوایان خود از روی تقلید نه تحقیق و تفکر گوش فرا دادند از حقیقت دور شدند و از عرفان آن جمال بی مثال محروم گردیدند.

ناگفته پیداست که کلیه مظاهر مقدسه دارای این مقام بوده اند و تلویحاً در زمان ظهور خود به این مقامشان هم اشاره فرموده اند اما چون هنوز استعداد بشر به درجه کمال نرسیده بود که به صراحت آن را با مؤمنین در میان گذارند لذا وعده لقاء الله را به آخرالزمان موکول نمودند زیرا در آن زمان بشر از لحاظ عقلی و فکری قابلیت درک این گونه مسائل را خواهد داشت. برای مثال:

در سوره فتح آیه ۱۰ می فرماید: ان الذین بیایعونک انما بیایعون الله. یعنی کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت کرده اند. علامه بخاری از حضرت رسول اکرم روایت می کند که آن حضرت فرمود: من رأی فقد رأی الحق یعنی کسی که مرا دید خدا را دیده است. این آیه و این روایت هر دو نشان می دهد که

مظاهر الهیه همان مرایای صافیه ای هستند که فیوضات و تجلیات ذات حق را می توان در آنها مشاهده نمود. بنابراین شکی نیست که حضرت رسول اکرم، هم در قرآن کریم و هم در احادیث تلویحاً و تصریحاً به این بیان اشاره کرده و فرموده اند که هرکس ایشان را دیده خدا را دیده و هرکس با ایشان بیعت نموده با خدا بیعت کرده است. منتهی این مسئله برای روز قیامت به صورت آشکار ذکر شده که مظهر امر الهی خود را به نام حق و یا رب هم معرفی می نماید و پذیرفتن مقام الوهیت و یا ربوبیت، مهمترین و مشکل ترین مسئله برای مردم است. چنانچه در قرآن کریم سوره القلم آیه ۴۳ چنین می فرماید: یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة و قد كانوا یدعون الی السجود و هم سالمون یعنی روزی که از امر مهمی پرده برداشته می شود و مردم را به سجده می خوانند پس نتوانند چشمان آنها فرو افتاده و ایشان را ذلت فرا می گیرد و خوانده می شوند به سجود در حالی که سالم هستند. علامه ابن جریر طبری در تفسیر خود فرموده که معنی یوم یکشف عن ساق این است که خداوند پرده را برمی دارد یعنی خدا به مردم تجلی می کند و این که فرموده است یدعون الی السجود و هم سالمون یعنی مؤمنین را به سجده دعوت می کند. مقصود این است که خداوند به وسیله رسولان و مظاهر مقدسه خود به بندگان خویش تجلی می نماید و چون روز موعود فرارسد کشف ساق می نماید یعنی از این نکته بدیعه که بر خلق پنهان بود پرده برداشته می شود و مردم می فهمند که خداوند به واسطه مظاهر

مقدسه خود به بندگانش تجلی می فرماید. این امر به جهت بلوغ استعداد بشری است که چون درک حقایق برای او امکان پذیر گردیده لذا در این ایام خداوند پرده از این راز برداشته است و این برای پیشینیان امری غیر ممکن بوده است.

شایان ذکر است که بهائیان معتقد به سه عالم هستند عالم خلق، عالم امر و عالم حق.

عالم خلق همین عالمی است که در آن همه مخلوقات موجودند عالم امر حد فاصل بین عالم حق و عالم خلق است که انبیاء و اولیاء از آن عالم که محل تجلی انوار ذات و صفات الهی است ظاهر می شوند و عالم حق که مخصوص ذات غیب منیع لایدرک است و هیچکس را به آن عالم راهی نیست حتی انبیاء و مرسلین. السبیل مسدود و الطلب مردود است.

بنابراین در روز قیامت طبق وعود الهیه همه موفق به زیارت آن تجلی الهی در هیكل عنصری مظهر ظهور می شوند مگر کسی که خود را محروم سازد این امری است که خودش غافل شده و الا این وعده الهی غیر مکذوب است و خداوند در روز قیامت (قیام موعود) خود را بر مردمان آشکار ساخته و همه قادر به زیارت آن مظاهر مقدسه در زمان ظهورشان بوده و خواهند بود.

در خاتمه مجدداً یادآوری می نماید که منظور ما از این که مظاهر الهی همان مرایای شمس حقیقت هستند، این نیست که

خداوند یعنی آن ذات غیب منیع لایدرک وجود ندارد و منحصر به همین مظاهر مقدسه است. بلکه مقصود این است که چون ما در عالم خلق هستیم و ناقص و محدودیم، لذا نمی توانیم به عالم بالاتر که محیط بر ما و کامل است، پی ببریم مگر به وسیله همین انبیاء و مظاهر مقدسه که از عالم امر ظاهر می شوند و ما می توانیم جلوه الهی را که در آنان متجلی شده ببینیم. یعنی قدرت حق را در قدرت آنان و جبروت خدا را در جبروتشان و رحمت و فضل الهی را در رحمتشان و صبر و اصطبار او را در همین مظاهر مقدسه که قادر به شناخت آنان شده ایم، می توانیم ببینیم. عفو و مغفرت را از آنان طلب می کنیم و همه اسماء و صفات الهیه را در نفس مظهر ظهور که جلوه گاه حقیقی اوست مشاهده می نمائیم.

بنابراین اگر حضرت باب ادعای الوهیت و یا ربوبیت نموده مانند سایر انبیاء برحق بوده و جای هیچ نوع ایراد و انکاری نیست زیرا ذات غیب منیع لایدرک برای هیچ کس قابل درک نیست و شناخت خداوند فقط و فقط از طریق مظاهر مقدسه ممکن است.

توبه نامه جلی

شاید موضوع توبه نامه و انکار عقیده به وسیله حضرت باب یکی دیگر از مسائلی باشد که در طول تاریخ امر بابی و بهائی همواره مورد توجه معرضین و منکرین قرار گرفته که تلاشی بیهوده را در این راه نموده اند تا شاید بتوانند اولاً مانع ایمان مردمی شوند که علاقمند تحقیق در آئین جدید هستند، ثانیاً در عقیده و ایمان راسخ مؤمنان شک و تردیدی ایجاد نمایند و سپس با دادن وعد و وعیدهای فراوان سبب اغفال آنان گردند. خوشبختانه در این مورد هم با پاسخهای محکم و به اصطلاح دندان شکن روبرو شده اند که جواب قاطع حضرت طاهره (قره العین) به ناصرالدین شاه، سکوت معصومانه همراه با لبخند جناب بدیع جوان ۱۸ ساله به کاظم خان ترک، جلاد ناصرالدین شاه از آن جمله است.

امروزه توبه نامه حضرت باب و یا انکار عقیده از طرف ایشان قرب و منزلت خود را از دست داده و جعلی بودن این نوع مطالب اظهر من الشمس است. زیرا هنگامی که مردم به چشم خود دیدند که با وجود سوزاندن خانه و اموال بهائیان، تعطیل محل کسب و تخریب و به یغما بردن وسائل کارشان، اخراج از ادارات و دانشگاه ها و حتی زجر و شکنجه در زندانها که منجر به شهادتشان نیز گردید و حتی حکم اعدام به وسیله گلوله و یا طناب دار، که عده بسیاری از بهائیان را شامل شد، هرگز نتوانست این نفوس مؤمن و مؤمنه را از صراط مستقیم ایمان منحرف سازد تا چه رسد به مظهر امر الهی. یعنی آن جمال ازلی، که با نیروی الهی به استقامت کبری در جمیع مراتب و شئون مأموریت پیام الهی را به عهده گرفته و از جانب او مأمور گردیده است. اما به جهت اطلاع بیشتر به اشاره کوتاهی در این باره پرداخته و قضاوت را به خوانندگان محترم می سپاریم.

در کتاب دائرة المعارف دانش بشر، صفحه ۳۵۱ می نویسد:
"باب در منبر گفتار خود را انکار کرد." در حالی که حضرت باب در شیراز به بالای منبر مسجد وکیل تشریف بردند و خطبه بسیار زیبا و غرائی را به عربی ایراد فرمودند که سبب ایمان شیخ عابد (یکی از معلمان مشهور مکتب خانه در شیراز) و پسر شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز که خود از علمای بزرگ بود و چندتن دیگر از نفوسی که به زبان عربی تسلط داشتند، گردید که به هنگام خروج

از مسجد در پشت سر ایشان حرکت کردند و از مؤمنین جانفشان ایشان گردیدند. شخص امام جمعه که خود آن حضرت را به مسجد دعوت فرموده بودند به احترام ایشان قیام نموده و از ایشان به خاطر تلاوت خطبه زیبایشان که بالبداهه نازل گردیده بود، تشکر و قدردانی نمودند.

نیکلامنشی اول سفارت فرانسه، در تاریخ خود می نویسد:
"باب بالای منبر رفت و با یک بیان مملو از نیرومندی و اتقان و فصاحت مأموریت خود را به طوری اعلان کرد که تمام حضار قهراً ساکت شدند... و جمعیت زیادی هواخواه او شدند و قضیه طوری اهمیت پیدا کرد که محمد شاه یک نفر از علمای بزرگ را که نسبت به او اعتماد کامل داشت، روانه شیراز کرد تا از وقایع و چگونگی قضیه گزارش صحیحی بدهد."

با همین مطلب مستند از منشی سفارت که شخص بی طرفی بوده (یعنی نه مسلمان و نه بابی بلکه فردی مسیحی که فقط خاطرات خود را نوشته است) معلوم می گردد که موضوع انکار در مسجد وکیل که در دائرة المعارف ذکر گردیده تا چه اندازه بی پایه و اساس و مغرضانه بوده است.

شایان ذکر است که این شخص بزرگوار جناب سید یحیی کشفی دارابی بود که پس از ورود به شیراز و زیارت حضرت باب به او ایمان آورد و چنان شیفته آن جمال بی مثال و بیاناتشان

گردید که حاضر به بازگشت نگردید و شرح ایمان خود و مشاهداتش را برای محمد شاه نوشت و برای او پیغام فرستاد و فرمود که حاضر نیست نزد سلطان باز گردد زیرا سلطان حقیقی را یافته است و بالآخره هم در راه محبوبش جان داد و شهید گردید.

مرتبه دیگری که ذکر توبه و توبه نامه به میان آمده، مربوط به مجلس محاکمه آن حضرت در حضور ولیعهد ایران ناصرالدین میرزا در تبریز بوده است که شرح آن به این قرار است.

بعد از آنکه حضرت باب را از شیراز تبعید نمودند آن حضرت به اصفهان تشریف بردند و از آنجا آن حضرت را به تبریز و ماکو و چهریق منتقل و زندانی نمودند تا شاید امرشان خاموش گردد اما این امروز به روز شعله اش بیشتر شد و تعداد مؤمنین آن حضرت افزایش یافت به طوری که سبب وحشت و اضطراب دولتمردان آن زمان گردید و نهایتاً تصمیم به شهادت آن حضرت و کلیه پیروانشان گرفتند تا شاید این نور الهی خاموش شود اما غافل از آن که خداوند در قرآن کریم می فرماید: *یریدون لیطفوا نورالله بافواهم والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی می خواهند نور خدا را با فوت دهانشان خاموش کنند و خدا نورش را کامل می کند ولو آن که کافران خوش نداشته باشند.* (سوره الصف آیه ۸)

به هر حال، در مجلس تبریز که با حضور علماء بزرگ و ناصرالدین میرزا ولیعهد تشکیل شد، هدف اصلی علماء، تحقیر و استهزاء آن جمال ذوالجلال بود نه تحقیق و بررسی قیام و حقانیت

امر آن حضرت. خوشبختانه با تمام تلاشی که ردیه نویسان آن زمان نموده اند، نتوانسته اند کوچکترین ایرادی بر آن حضرت وارد آورند و دلیلی جز حکایت از متانت و سکون و وقار آن حضرت در مقابل معاندین ذکر نگردیده است. با آن که نویسندگان کتب ردیه همگی از دشمنان سرسخت امرالله و از معرضین و معاندین بوده اند معهذاتن نتوانسته اند کلامی که دال برانکار یا انصراف آن حضرت باشد ذکر نمایند تا چه رسد به توبه و یا نوشتن توبه نامه. جهت اثبات مطلب بد نیست که نمونه ای از سئوالات مطرح شده علماء را در آن جمع و پاسخهای حضرت باب را که مخصوصاً در همین کتب ردیه ذکر گردیده، مورد بررسی قرار دهیم تا معلوم شود علماء آن زمان تا به چه درجه ای از دنائت و پستی سقوط کرده بودند. به طوری که حتی نمی دانستند برای شخصی که مدعی مقام قائمیت شده چه سئوالاتی را باید مطرح نمایند!! برای مثال: میرزا مهدی خان رئیس الحکماء در کتاب مفتاح باب الابواب صفحه ۱۵۰ از قول جدش که در مجلس حاضر بوده چنین می نویسد: این آقایان با آن سئوالات دامنه داری که از باب کردند در مناظره و محاکمه با باب نیکو رفتار نکردند...

در کتاب فتنه باب صفحه ۱۳ در باره درخواست معجزه از ایشان می نویسد: "سید باب گفت چه کرامت می خواهی؟ نظام العلماء جواب داد که اعلیحضرت سلطان اسلام محمدشاه مریض است او را صحتی ده. حضرت شاهزاده معظم ولیعهد دولت

ابد مدت (منظور ناصرالدین میرزا ولیعهد) فرمود: چرا راه دور رفتی؟ اکنون تو حاضری، در وجودت تصرفی کند و تو را جوان سازد که همیشه در رکاب ما سوار باشی و ما نیز بعد از ظهور این کرامت، این مسند را به او خواهیم داد... " این گونه سئوالات از طرف رئیس جمع و ولیعهد نشان می دهد که چگونه می خواسته اند به خیال خود آن حضرت را استهزاء نمایند که البته ننگ ابدی را برایشان در تاریخ ثبت نموده است. البته این نوع درخواستها، بعد از سئوالات صرفی و نحوی و مسائل دیگر بوده که در آن مجلس مطرح شده که نظام العلماء ریاست آن را به عهده داشته است. چقدر کوتاه فکر بوده اند آنان که بعد از زیارت آن همه آیات و الواح عربی که به صورتی بسیار فصیح و بلیغ نازل گردیده از آن حضرت درباره صرف و اعلال کلمه "قال" و یا مسئله "غسل خنثی" و امثال آن سؤال نموده اند و چقدر صبر و تحمل آن مظهر الهی زیاد بوده است که چنین جمعی را تحمل فرموده اند. سپس به طرح سئوالات طبّی پرداختند که در این مورد حضرت باب فرمودند: من درس طب نخوانده ام. حقیقتاً انسان متحیر می ماند که چگونه زمام مردم آن زمان به دست این افراد نادان و نالایق افتاده بود. زیرا از کسی که ادعای چنین مقام بلند اعلائی را نموده می خواهند که به چنین سئوالات مزخرفی پاسخ دهد.

شایان ذکر است که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۱ هجری قمری طی یادداشتی به علاء الدوله در خصوص مجلس تبریز

نوشته، به صراحت و قاطعیت ادعای حضرت باب تصریح نموده و مطلقاً ذکری از تزلزل و تردید و یا تقیه نکرده است تا چه رسد به توبه. او می نویسد: مخترع این مذهب سید علی محمد شیرازی است که در تبریز او را به حضور ما آوردند و مجلسی از علماء در حضور او که خود ما هم حاضر بودیم، منعقد شد و بالآخره معلوم شد که به جز جنون و سفاهت چیزی معلوم نمی شود. آن بود که چوب زیادی به او زده محبوس شد و بالآخره مقتول شد... گفتند معجزه شما چه چیز است؟ گفت: قرآن، و بنا کرد به خواندن و اقرار کرد که من پیغمبر هستم و معجزه من قرآن است..."

حال باید سؤال نمود که اولاً اگر ایشان سفیه و مجنون بودند بنا به نوشته ایشان! آیا کسی سفیه و مجنون را به چنین مجلس مهمی که اعضاء آن ولیعهد ایران و علماء و بزرگان مملکت است دعوت می نماید؟! ثانیاً اگر در آن مجلس این موضوع تحقق یافت، آیا کسی مجنون و سفیه را چوبکاری و حبس می نماید؟! آیا او را می کشد؟! ثالثاً مگر این تهمتها را بر پیامبر اکرم هم وارد نساختند؟! مگر حضرت رسول در جواب کافرانی که از آن حضرت طلب معجزه نمودند، نفرمودند که معجزه من آیات است؟! پس چرا پاسخ حضرت باب به این سخنان آنقدر سخت و ناگوار تلقی شده؟ رابعاً ملاحظه می شود که سلطان ایران می نویسد در آن جلسه آن حضرت به صراحت و قاطعیت رسالت خود را بیان نمود و معجزه خود را قرآن نامید و شروع به خواندن آیات نمود. ایشان ذکری از

ترس و یا توبه نکرده و در این نوشته هم چنین چیزی موجود نیست. خامساً اگر ایشان توبه نموده بودند چرا به پیروان خود نفرمودند که آنان هم توبه نمایند تا این همه دچار حبس و شکنجه نگردند؟!!

در کتاب روضة الصفای ناصری مرحوم هدایت می نویسد:
بعد از آن جلسه غالب مردم در کار او به شبهه افتادند و حتی فراشان حکومت از اجرای حکم ولیعهد مبنی بر چوبکاری آن حضرت بنا بر حسن عقیدتی که یافته بودند، سرباز زدند...

باید توجه داشت که مردمانی که هنوز قلب پاکی داشته اند چطور بعد از آن جلسه به درک کاملی رسیده و به حقانیت آن حضرت پی برده اند. فراشانی که از مردم عادی اما دارای قلب و روح پاکی بودند، حاضر نشدند دست خود را به چنین گناهی آلوده سازند و این ننگ ابدی برای ثقة الاسلام تبریز باقی ماند که حاضر شد در خانه خود آن حضرت را با دست خود فلک نماید. از آن گذشته، آیا مردم تفاوت بین شخص مجنون و فرد عادی را درک نمی کردند؟ اگر به قول ایشان آن حضرت سفیه و دیوانه بودند مردم چرا باید در ایمانشان شبهه و شک کنند و بسیاری از آنان به او ایمان آورند و در راهش جان بازند؟!!

اکنون این سؤال مطرح است که دو نفر از بزرگترین شخصیت مملکتی که در آن مجلس حضور داشته اند یعنی

ناصرالدین شاه و مرحوم هدایت و درباره آن مجلس کتباً نظر خود را نوشته اند چرا ذکری از توبه نامه نکرده اند؟ و اگر حضرت باب از عقیده خود انصراف نموده و یا توبه کرده بودند به چه دلیل ایشان را به چوب بستند و بعد به شهادت رساندند؟ مگر نه آن که نظام العلماء وعده داده بود که اگر توبه نموده و از سخنان خود بازگردند ایشان را از حبس نجات داده و آزاد و رها خواهند ساخت؟ پس علت زندانی کردن آن حضرت در قلعه ماکو و چهریق که از بدترین قلعه های ایران در آن زمان بود برای چه؟! آیا کسی برای این سئوالات پاسخی دارد؟!

این نامه جعلی و ساختگی که سالها بعد از شهادت حضرت باب به وسیله دشمنان نادان آن حضرت نگاشته شده چه مشکلی را می تواند حل نماید؟ جز این که هر صاحب عقلی می تواند بر دروغ بودن آن صحه گذارد و بر رسوائی آنان بیافزاید. آنان خوب می دانند که آن حضرت با چه قدرت و صلاحیتی در مجلس اصفهان و مجلس تبریز حضور یافتند و با چه وقار و سکونی جالس شدند و بعد از شنیدن آن همه حرفهای ناپسند و ناشایسته در مجلس تبریز که مبنی بر جهالت و دنائت حاضران در مجلس بود با تلاوت آیه مبارکه: سبحان ربک و رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین یعنی منزه است پروردگار و رب العزت از این که وصف کرده شود و درود بر پیامبران و ستایش بر خداوند رب العالمین مجلس را ختم نمودند و از جا برخاسته و خارج شدند. ایشان با قدرت تمام در مجلسی

که ولیعهد و علماء تبریز و بزرگان مملکت حضور داشتند، بدون آنکه از کسی اجازه بخواهند بلند شدند و مجلس را ترک فرمودند. همین امر نشان از قدرت فوق العاده ایشان است.

در خاتمه جهت اطلاع بیشتر از توبه نامه ای که آن را به حضرت باب نسبت داده و ابدأ هم قابل اعتناء نیست به دلائل ذیل جعلی بودن آن را به اثبات می رساند باشد که سبب اطمینان قلب قرار گیرد:

۱- از لحاظ خط، این نوشته ابدأ با نوشته های دیگر حضرت باب و دستخطهای ایشان مشابهت و هماهنگی ندارد.

۲- این نامه بدون تاریخ و مهر و امضای نویسنده است. در حالی که اگر چنین نوشته ای آن هم در چنان مجلسی نوشته شده بود بایستی علاوه بر مهر و امضای نویسنده، عده ای از آقایان علماء و حتی ناصرالدین میرزا هم به عنوان شهود آن را مهر و امضاء می نمودند چنان که معمول و مرسوم آن زمان بوده است و این درحالی است که ابدأ در نامه ناصرالدین شاه هم ذکری از آن نگردیده است.

۳- هیچکدام از نویسندگان تاریخ که به شرح مجلس تبریز پرداخته اند به چنین توبه نامه ای اشاره نکرده اند با وجود اینکه همگی معرض و از مخالفان سرسخت آن حضرت بوده و با عناد خاصی به ذکر مطالب پرداخته اند.

- ۴- اگر بر فرض محال آن حضرت توبه نامه نوشتند علت تهمت جنون و سفاقت به ایشان برای چه بوده است؟
- ۵- چرا بعد از این توبه ایشان را زندانی نمودند؟
- ۶- چرا ایشان را شهید کردند؟
- ۷- چرا این همه بایبان را در سراسر ایران کشتند و غارت کرده و اسیر نمودند؟
- ۸- چرا ایشان را زنده نگاه نداشتند تا به پیروان خود بگویند که توبه نموده اند و آنان را از انحراف باز دارند و نهضتی را که بپا خاسته بود فرو نشانند؟
- ۹- و بالاخره چطور شد که با وجود توبه نمودن، شخصی چون آقا سیدحسن زنوزی حاضر نشد که از ایشان جدا شود و با گریه و التماس تقاضا نمود که با آن حضرت شهید شود؟!

این دلایل نشان می دهد که آن حضرت بر عقیده خود با وجود آن همه بلاها و ظلم و ستم لاتحسی و گرفتاری و حبس و تبعید و شهادت پیروان عزیزشان تا آخرین لحظه حیات بر اجرای امر حضرت پروردگار ثابت و محکم و استوار بودند. جز اطاعت از فرمان خدا که برای نجات بشریت از ظلم و ستم و کفر و الحاد بوده آرزویی نداشته اند. و چون انبیای قبل پیوسته خود و پیروانشان در آزار و ستم قرار گرفته اند. انشاء الله در زمانی نه چندان دور،

پرده های ظلمت فرو خواهد افتاد و تمام دروغها و افتراءات بر ملا خواهد گردید. بفضله و اقتداره.

معجزات

معجزه به معنی امری خارق العاده است که فقط انبیاء الهی قادر به انجام آن هستند و دیگران از آن عاجزند. نقل شده که هر پیامبری در زمان حیات خود به اموری خارق العاده جهت نشان دادن قدرت ملکوتی خود مبادرت نموده تا مردم را به دین جدید رهبری نماید. این امور به نام معجزه تلقی شده زیرا برای مردم آن زمان امری غیر ممکن بوده و فقط از عهده آن رسول برآمده است، لذا آنان که چنان امر غیر ممکنی را به چشم خود دیده اند، سبب اقبالشان گردیده و برای دیگران هم نقل کرده اند. امروزه این امور گاهی فقط به صورت شفاهی ذکر می گردد که البته نمی تواند دلیل قاطعی برای دیگران باشد و فقط مؤمنین به آن دیانت این معجزات را هم مانند دین تقلیدی خود پذیرفته و قبول دارند و سینه به سینه برای نسلهای بعد نقل کرده و می کنند.

فرض کنیم که چنین اموری در دوران انبیاء انجام شده باشد، تکلیف کسانی که بعد از حیات آن حضرت متولد شده اند و مایل هستند که خودشان با چشم خود چیزی را به بینند تا باور کنند و یا با عقل و درایت خود به سنجند چیست؟ آن پیامبر که از عالم رفته و هیچکدام از مؤمنین و جانشینان آن حضرت هم قادر به اقامه آن دلیل نیستند و در تاریخ ملل جهان هم وقوع چنان حوادثی ذکر نشده که به توان به آن استناد نمود. پس چه باید کرد؟ مطمئناً بایستی دلیل قاطع و محکم تری موجود باشد که به تواند تا دهها بلکه صدها سال بعد هم حقانیت آن مظهر الهی را به اثبات رساند. و البته این جز کتاب مکتوب نمی تواند باشد. خوشبختانه کلیه انبیاء الهی هم فقط به این مدرک مهم استدلال نموده اند و در پاسخ کسانی که درخواست معجزه ای نموده اند فقط به کتاب خود و آیات الهی که به وسیله وحی بر آنان نازل گردیده است، حقانیت خود را استشهدا نموده اند.

شایان ذکر است که بهائیان معتقد هستند که چون انبیاء و مرسلین مظهر جمیع اسماء و صفات الهی هستند، بنابراین قادر بر انجام هر امری از امور می باشند، اما هرگز در این عالم کاری را که خلاف سنن الهی و قوانین منظم طبیعی در جهان باشد، انجام نمی دهند. دلیل آن هم روشن است. زیرا اولاً با ادعای آنان مغایر است. به این معنی که آنان هدف آمدن از جانب خدا را هدایت و تربیت نفوس رحمانی ذکر کرده اند تا با پرورش کمالات روحانی و

معنوی خود سبب راحت و آسایش مردمان گردند. ثانیاً انبیاء الهی خود را شعبده باز معرفی نکرده اند که هر روز برای گروهی تئاتری ترتیب دهند و به این وسیله دیگران را به دور خود برای زمانی کوتاه جمع کنند. بلکه هدف آنان همانطور که قبلاً ذکر شد هدایت ناس است به گفتار و کردار و رفتار نیک و ارزشمند. و این امر جز به وسیله کتاب و آیات مؤثری که با وحی الهی نازل می گردد امکان پذیر نیست. زیرا فقط به وسیله کتاب است که اثرات گفتار و کردار خود را برای نه فقط سالها، بلکه قرنها برجای می گذارند، نسلهای مختلف می توانند با قرائت آن تربیت شوند و هدایت گردند.

البته امکان دارد که برخی از مردم هم تصور نمایند که نوشتن کتاب یا دادن پند و اندرز از عهده دیگران هم ساخته است و چه بسیار از کتب و نوشته ها که مورد توجه و علاقه عده زیادی از مردم است که سالها به طور مکرر می خوانند و از آن بهره می برند و چه بسیار نفوسی که به آن نصایح دل بستگی پیدا نموده و در زندگی روزمره خود از آن استفاده می نمایند. البته این مطلب صحیح است. اما باید توجه داشت که آیات الهی به واسطه قوه خلاقیت و نفوذ کلمه الله است که بر مردمان تأثیر می گذارد و این تأییدات الهی است که در نسلهای مختلف از طوایف و گروه متنوع چنان مؤثر واقع می شود که سبب اتحاد بین قلوب می گردد و کلیه مؤمنین مانند برادر و خواهر نسبت به هم احساس مسئولیت

می نمایند. از طرف دیگر انسان خود را موظف و مقید به انجام آن تکالیف و دستورات الهی می داند. یعنی، وقتی کاری را نهی کرده حتی در تنهائی جرأت انجام آن را ندارد و هر چه را امر فرموده با میل و رضا و رغبت انجام می دهد و چه بسا که به ظاهر برایش نفعی نداشته باشد. مثل کمک به فقراء، دیدار از مریضان و تسلی خاطر به دردمندان، وقف اموال به خاطر امور خیریه و صدها امثال آن. با قرائت کتاب الهی انسان احساس آرامش می کند، امید به زندگی و آینده در او زنده می شود. در سختیها و غم و دردهای روزمره، صبر و شکیبائی پیدا می کند، احساس تقرب به عالم روحانی دارد. و بالاخره این دستورات کتب آسمانی درمان دردهای اجتماعی و روحانی هر جامعه در زمان خود و سالهای بعد از آن است. و به همین دلیل است که نام آن را معجزه نامیده اند چون از عهده دیگران خارج است. هر کس در هر سطحی کتابی بنویسد، هر چند مفید، هر چند فصیح و بلیغ باشد چون دارای آن قوه ملکوتی نیست مثل کتاب الهی در کلیه افراد اعم از فقیر و غنی، کوچک و بزرگ، باسواد و یا بی سواد نمی تواند مؤثر باشد. بنابراین کتاب بزرگترین دلیل و اعظم برهان، بر ظهور هر یک از پیامبران بوده و خواهد بود زیرا اولاً حجت باقی و دائم است. ولی سایر معجزات، آثار غیر باقیه هستند و نمی توانند حجت قرار گیرند. ثانیاً علم و کتاب برترین اشیاء برای انسان است که می تواند با عقل توافق داشته باشد و هیچ چیز با آن برابری نمی نماید. ثالثاً

در کتاب، جمیع احکام و دستورات الهی ثبت می شود و کسی قادر به تغییر آن تا زمان معین نیست. رابعاً کتاب موجب هدایت و حیات و تذکر و رحمت است. اما سایر معجزات فاقد این حسنات هستند و کسانی که ایمان خود را موقوف به معجزات گوناگون دانسته اند حتی اگر آن معجزات را دیده باشند باز هم سبب اطمینان قلب آنان نشده بلکه معجزه دیگری را طلب نموده اند و عاقبت هم ایمان نیاورده اند چنانکه می فرماید: قد جائکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتهم. فلم تقتلتموهم ان کنتم صادقین یعنی آمد به سوی شما پیش از من رسولهای پروردگار با بینات ظاهرات (معجزات ظاهری) و به آنچه طلب می کردید، پس چرا آنها را کشتید اگر از راستگویان هستید؟ (سوره آل عمران آیه ۱۷۹) این آیه مبارکه نشان می دهد که اگر پیامبران با هر نوع دلیل و حجتی که مردم طلب کنند ظاهر شوند باز هم کسانی که قلبشان پاک و خالی از موهومات و خرافات و تعصبات نباشد، قادر به پذیرفتن دین جدید نخواهند شد، همچنان که امت حضرت موسی با آن همه اعجاز که به قول خودشان از حضرت مسیح دیدند باز هم به او ایمان نیاوردند بلکه با نهایت قساوت با او معامله کردند و بالاخره هم او را به صلیب کشیدند و این امر در تمام ادیان سابقه داشته که هر وقت پیغمبری ظاهر شده و مخالف نفس و هوی مردم، احکام جدید خداوند را به مردم ارائه نموده او را اذیت کرده اند و ایراد گرفته اند. چنانکه می فرماید افکلما جائکم رسول بما لاتهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون یعنی هرگاه آمد شما را پیغمبری که مخالف نفس و هوای شما بود، تکبر کردید گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را

می‌کشید. (سوره بقره آیه ۸۱) بنابراین کتاب فقط حجت باقی و راهنمای همیشگی است و پیامبران هم فقط به آیات توجه داده‌اند و لا غیر.

در سوره عنکبوت آیه ۵۰ و ۵۱ می‌فرماید: و قالوا لولا انزل علیه آیات من ربه قل انما الآيات عندالله و انما انا نذیر مبین. اولم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون. یعنی گفتند چرا به حضرت رسول معجزاتی از پروردگار نازل نشد؟ بگو، معجزات نزد خداوند است و لکن من برای انذار و تخویف ناس از عذاب آخرت ظاهر شده‌ام. آیا کفایت نمی‌کند ایشان را که ما به تو کتابی نازل فرموده‌ایم که برای ایشان تلاوت کرده شود زیرا که در کتاب رحمت و موعظه است برای کسانی که ایمان آورده‌اند. بنابراین ملاحظه می‌شود که آن حضرت قرآن را دلیل محکم و قاطع شمرده‌اند و به معجزات دیگری ابداً اشاره نفرموده‌اند. در سوره البقره آیه ۲۳ می‌فرماید: و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین. یعنی اگر در شک و تردید هستید از آنچه که بر رسولمان (عبدنا) نازل کردیم یک سوره مثل آن را شما بیاورید و حتی از شهداء خود هم که غیر مؤمن و یاران شما هستند کمک بگیرید اگر از راستگویان هستید. ملاحظه می‌شود که با چه قدرتی پاسخ کافران را داده‌اند و فقط به آیات اکتفاء نموده‌اند. در سوره بنی اسرائیل آیه ۹۲ تا ۹۵ می‌فرماید: و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجرلنا من الارض ینبوعا... قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولاً یعنی گفتند ما به تو ایمان نمی‌آوریم مگر این که روان کنی در زمین چشمه‌ای یا باشد بهشتی از درخت خرما و انگور که در کنار آن نهرهای آب جاری شود یا آسمان را پاره پاره کنی و تکه‌ای از آن را بیافکنی همچنان که دعوی نموده‌ای یا خدا و ملائکه‌ها را بیاوری یا خانه‌ای از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی و به این بالا رفتن هم ایمان نمی‌آوریم مگر

این که کتابی بیاوری که بخوانیم. بگو منزه است پروردگار من آیا من جز بشری که رسول خدا است هستم؟

بنابراین ملاحظه می شود که حضرت رسول اکرم جز به آیات به چیز دیگری استدلال نفرموده اند و البته حضرت باب و حضرت بهاءالله نیز مانند سایر انبیاء حجت بالغه را نزول آیات ذکر کرده اند. در کتاب ادعیه حضرت محبوب در لوح احمد می فرمایند: قل یا قوم ان تکفروا بهذه الآيات فبأى حجة آمنتم بالله من قبل هاتوا بها یا ملأ الكاذبین یعنی بگو ای قوم اگر کفر می ورزید به این آیات پس به کدام دلیل قبلاً به خدا ایمان آوردید؟ بیاورید آن دلیل را ای دروغگویان و همچنین می فرمایند: لا فو الذی نفسی بیده لن یقدروا و لن یستطیعوا ولو یکون بعضهم لبعض ظهیرا یعنی قسم به کسی که جانم در دست اوست هرگز قادر نخواهند بود و هرگز استطاعت آن را ندارند حتی اگر بعضی از آن ها به بعضی دیگر کمک کنند. (یعنی حتی اگر گروهی را هم به کمک بگیرند باز هم قادر نیستند یک آیه مثل این آیات را نازل کنند). دوران بعثت حضرت باب بسیار کوتاه و مملو از بلاها و مصائب و زندان و تبعید بود اما در همین ایام کوتاه (شش سال) به قدری الواح و آثار از ایشان باقی مانده که سبب حیرت است. از جمله: کتاب بیان فارسی و بیان عربی و لوح قیوم الاسماء و تفاسیر مختلف بر سوره های قرآن و مکاتیب مختلف به محمد شاه و وزیر او و شریف مکه و الواح دیگری که نازل فرموده اند و تا کنون بیش از بیست جلد کتاب به دست آمده است. در توقیعاتی که به پادشاه ایران سلطان محمد شاه و وزیر او حاجی میرزا آغاسی نازل فرموده اند با قدرت تمام مانند سلطان السلاطین آنان را مورد

خطاب قرار داده، مرگ محمدشاه و خفت و حقارت میرزا آغاسی و عزل او از صدارت را گوشزد فرموده، زندگی آینده آنان را در این عالم و عالم بعد به آنان متذکر شده و وضع رقت بارشان را پیش بینی فرموده اند. از حضرت بهاءالله نیز بیش از صد جلد کتاب تا کنون جمع آوری شده که همگی دلیلی واضح بر مقام عظیم ایشان است. علاوه بر آیات، که بالاترین حجت بر عالمیان است، حضرت بهاءالله، به جهت اتمام حجت بر علمائی که طلب معجزه می نمودند، دو مرتبه درخواست آنان را پذیرفتند اما علماء از ترس حاضر نشدند. مرتبه اول در بغداد وقتی شیخ عبدالحسین طهرانی با قنصل ایران میرزا بزرگ خان همدست شده به نشر اکاذیب بر علیه امر قیام نمودند و مکاتیب مملو از تهمت و افتراء به حضرت بهاءالله و پیروان ایشان نوشتند و دربار ایران و عثمانی را به وحشت انداختند. حضرت بهاءالله به شیخ عبدالحسین پیغام فرستادند که برای مذاکره و معلوم شدن حق از باطل حاضر گردد. او ابتدا قبول کرد اما بعداً استنکاف نمود و در صدد فتنه ای عظیم برآمد. لذا سایر علماء را با خود همراه ساخت و قرار گذاشتند که در کاظمین جمع شوند و جناب آیت الله العظمی شیخ مرتضی انصاری را هم به مجلس دعوت نمودند. اما همین که پرده از روی مقاصد خود برداشتند و نیت پلید آنان بر آن شیخ بزرگوار ظاهر شد، ایشان فوراً مجلس را ترک فرمودند. لذا کلیه علماء حاضر، تصمیم گرفتند که از بین خود یکی از علماء را که مورد قبول و اطمینان همگی باشد

برای معارضه و مجادله به حضور حضرت بهاء‌الله بفرستند تا صحت و سقم قضیه را بررسی نماید و با آن حضرت مکالمه و مجادله نماید. لذا ملاحسن عمو را که در کمالات علمی و معنوی مسلّم و مورد اعتمادشان بود به حضور حضرت بهاء‌الله اعزام نمودند و گفتند آنچه او قبول کند، مورد قبول همه است.

ملاحسن عمو به بغداد رفت و به وسیله حاجی زین العابدین خان فخرالدوله به حضور مشرف شد و آن حضرت به اثبات دیانت و حقانیت امر حضرت باب پرداختند به طوری که کاملاً قانع شد و تصدیق نمود، سپس اظهار داشت که حقانیت این امر برای من کاملاً روشن و واضح گردید، منتهی استدعا می‌نمایم که یک معجزه هم بفرمایند تا علماء کاملاً قانع شوند. حضرت بهاء‌الله فرمودند: در هیچ زمانی انبیاء به چنین درخواستی جواب نداده‌اند چنانکه در قرآن نیز واضحاً ذکر فرموده‌اند. اما محض اتمام حجت بر خلق، علماء همگی در امری توافق کنند و بر روی کاغذ بنویسند و امضاء نمایند که با آوردن آن معجزه، دیگر اعتراضی نداشته باشند ما هم می‌نویسیم و امضاء می‌کنیم که اگر معجزه درخواستی آنان انجام نشد بطلان ما ثابت گردد.

ملاحسن عمو با خوشحالی و سرور زانوی مبارک را بوسید و مطالب را به علماء اظهار و ابلاغ نمود ولی علماء از این حرف به وحشت افتادند و حاضر به این امر نشدند. ملاحسن از این

بی انصافی محزون و ناراحت شد و پس از مدتی به حضور مبارک مشرف شده و اظهار خجلت و شرمساری نمود. از آن پس ایشان هر کجا رفت این موضوع را بیان نمود.

مرتبہ دوم: حضرت بهاءالله در لوح سلطان ناصرالدین شاه چنین فرمودند: "... ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر این قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور سلطان اتیان حجت و برهان می نمود این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد..."

ناصرالدین شاه این لوح را برای علماء فرستاد اما احدی حاضر نشد. بنابراین اگر بزرگترین معجزه هر پیامبر کتاب اوست حضرت باب و حضرت بهاءالله صاحب کتاب هستند و البته هر کدام نه یک کتاب، بلکه صاحب دهها کتب و الواح هستند که کسی قادر نیست مثل آن را بیاورد و اگر معتقد به معجزه ای غیر از کتاب بودند، چرا با وجود دعوت آنان برای طلب یک معجزه قبول نکردند؟ شاید به خیال خود گمان نموده اند که دستگاه امر الهی محل تئاتر و نمایش است که هر کسی بیآید و یک نوع بازی را طلب کند زهی خیال باطل!! در خاتمه به آیه شریفه ۲۴ از سوره البقره اشاره نموده و به این مقاله خاتمه می دهد و همه را به حق و انصاف دعوت می نماید قوله و قول الحق:

فان لم تعملوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و
الحجارة اعدت للكافرين. یعنی: پس اگر عمل نکردید و هرگز نمی توانید کرد پس
از آن آتشی که از سوختن مردمان و سنگها شعله ور شده و آماده گردیده برای کافران، بترسید.

آثار حضرت باب

یکی از مهمترین مسائلی که در مورد ظهور حضرت باب سبب تحیر انسان می شود، نزول آن همه آیات و الواح به مدت شش سال از قلم مبارک حضرت باب است، با آنکه ایشان تمام ایام را در حبس و تبعید بوده اند. وجود این همه آثار از قلم جوانی به زبانهای فارسی و عربی، آن هم در حالتی که ایشان به مدرسه نرفته و فقط از سن پنج سالگی به مدت یکی دو سال در مکتب شیخ عابد حضور یافته است، می تواند به عنوان بزرگترین معجزه زمان محسوب گردد.

حضرت باب آثار خود را به پنج قسم تقسیم فرموده اند که به شئون خمسه نامگذاری شده است.

۱- آیات: مثل کتابهای قیوم الاسماء، کتاب الروح، کتاب بیان فارسی و کتاب بیان عربی.

۲- مناجات: شامل توحید و تسبیح ذات باری تعالی، زیارت نامه ها و صحیفه مخزونه.

۳- خطب: حدود ۲۷ خطبه که در کتاب ظهورالحق ذکر گردیده است.

۴- تفاسیر: که بر سوره های قرآن مرقوم گردیده که متضمن استدالات فلسفی و علمی است مثل تفسیر سوره توحید، تفسیر سوره العصر و تفسیر بسم الله و غیره.

۵- سور علمیه: که به ذکر مطالب مختلفه پرداخته از جمله: اثبات نبوت خاصه، دلائل السبع، جواب سؤال از استفهامات قرآن و معنی یوم القيامة.

علاوه بر این آثار، آن حضرت توقیعاتی نیز نازل فرموده اند که از جمله آنها می توان به توقیع بین الحرمین خطاب به شریف مکه، توقیع پنج شأن و توقیع خطاب به محمد شاه قاجار و وزیر او میرزا آغاسی را نام برد.

شایان ذکر است که دیانت بایی با ظهور حضرت بهاءالله منسوخ گردیده و احکام نازل حضرت باب به فرموده خودشان منوط به قبول یا رد آن حضرت که به نام "من یظهره الله" (یعنی کسی که خدا او را ظاهر خواهد ساخت) نامیده شده اند، مشروط گردیده است.

خوشبختانه حضرت بهاء‌الله اکثر احکام کتاب بیان را پذیرفته اند و آن احکام در کتاب مستطاب اقدس ذکر شده و آنچه را که قبول نفرموده اند، منسوخ گردیده است. ناگفته پیداست که دیانت بایی یک دیانت انقلابی بوده که علاوه بر آن که خود یک دیانت مستقل و صاحب کتاب و شریعت است اما حضرت باب به عنوان مبشر دیانت بهائی هستند و برای آماده ساختن مردم جهت ظهور کلی الهی مبعوث گردیده اند. در حالی که دیانت بهائی یک ظهور کلی الهی است که مؤسس یک دوران جدید در سرنوشت کل بشریت محسوب است و به همین جهت از اعتدال بیشتری برخوردار گردیده و حضرت بهاء‌الله رأفت و محبت را جایگزین خشونت نموده و هر نوع نزاع و جدال را تحریم فرموده اند. امروزه کسانی که به حضرت بهاء‌الله ایمان آورده اند به نام بهائی نامیده می شوند. کتاب آنان کتاب اقدس و پیامبرشان حضرت بهاء‌الله هستند. منتهی به علت نزدیکی دو ظهور، مردم هنوز از درک این مطلب غافلند که احکام کتاب بیان، منسوخ گردیده و زمان اجرای آن گذشته است. دوران کتاب بیان بیش از ۱۹ سال طول نکشید و با آن همه قتل و غارت و جنگ‌هایی که دولت با بایبان به راه انداخت احکام آن به طور کامل به اجرا در نیامد و از طرف دیگر، همانگونه که حضرت باب فرموده اند احکام کتاب بیان منوط به قبول یا رد آن حضرت که به نام من یظهره الله است می باشد. بنابراین آنچه از احکام دیانت بایی که در کتاب اقدس ذکر شده، امروزه مورد قبول کلیه بهائیان در

سراسر عالم است که به آن ایمان داشته و به اجرای آن مشغولند و به نام احکام دیانت بهائی است و مؤمنین به حضرت باب نیز همگی به غیر از معدودی بسیار قلیل و ناچیز، در ظل دیانت بهائی قرار گرفته اند و اینکه امروزه از بهائیان در مورد کتاب حضرت باب سؤال شود، و یا افرادی بخواهند از آیات و آثار حضرت باب ایراد بگیرند، کاری اشتباه است. زیرا زمان کتاب بیان منتهی شده و کتاب اقدس جایگزین آن گردیده است. برای مثال: اگر شخصی بخواهد درباره دیانت اسلام تحقیق کند، آیا لازم است که سئوالات خود را از قرآن مطرح نماید، یا این که از احکام تورات و یا انجیل ایراد بگیرد؟ و آیا شایسته است به جای آن که قرآن را به خواند و کلام الهی را مورد تفحص قرار دهد به ردیه هائی که بر علیه اسلام نوشته شده (مثل کتاب سلمان رشدی) متوسل شود؟ مسلماً جواب منفی است زیرا از نظر اسلام، احکام کتب تورات و انجیل منسوخ گردیده و کتب ردیه هم که معلوم است و از اسمش پیداست که برای رد کردن موضوع است نه تحقیق و تفحص در مطالب. و مسلماً آنچه در ردیه ها نوشته می شود استنباط نویسنده و نشأت گرفته از ذهن اوست نه حقایق نازله از جانب خداوند. بنابراین شخص متحرری حقیقت بایستی بدون هیچ قصدی توجه به کلام الهی نماید نه حرف و استنباط دیگران مخصوصاً که از روی بغض و غرض هم نوشته شده باشد. با وجود این، چه بسا نفوسی که با خواندن همین ردیه ها و مراجعه به اصل کتاب به حقایق الهی پی برده و ایمان آورده اند.

در خاتمه به دوستانی که نادانسته سخنانی را به آیات خدا که به وسیله حضرت باب نازل گردیده، ایراداتی گرفته اند، یادآوری می نماید که بهتر است رویه خود را تغییر دهند. زیرا اولاً خداوند هر دستوری را برای زمانی خاص نازل فرموده که ممکن است در اول امر بشر قدرت درک آن را نداشته باشد اما به مرور زمان نیاز به آن را احساس می کند. ثانیاً بدانند که آنان ایراد به کلام الهی می گیرند نه به آورنده آن.

به هر حال، برای رفع بعضی از سوء تفاهمات، فقط به سه حکم ازدواج و طلاق و ثمره آن یعنی داشتن اولاد از همان آثار حضرت باب که این همه سبب هیاهوی مغرضان گردیده، مختصراً اشاره می شود که فقط جنبه رفع سوء تفاهم دارد و الا آن حضرت کلامی را از خود نگفته اند که نابخردان بخواهند ایراد بگیرند بلکه آیاتشان منسوب به خدا یعنی آیات الله است و همان طور که قبلاً گفته شد کسانی که ردیه به هر دینی می نویسند در حقیقت به کلام الهی ایراد گرفته اند نه به شخص پیامبر. زیرا او از جانب خدا مأمور است و دستور او را ابلاغ می نماید. این احکام به صورت خیلی خلاصه ذکر می شود و قضاوت را به خواننده محترم می سپارد و البته باز هم مجدداً ذکر می شود که دوره بیان و حضرت باب گذشته و اکنون دوره دیانت بهائی و کتاب اقدس است و بهتر است کسانی که مایل به ایراد گرفتن هستند از این پس زحمت بکشند و اگر

می توانند از کتب بهائی ایراد بگیرند. مسلماً عزیزان ما هم آماده پاسخگوئی خواهند بود.

۱ - در مورد حکم ازدواج:

در کتاب بیان، باب هفتم از واحد ششم می فرمایند: بعد از رضایت زن و مرد و با تلاوت آیه ای از آیات الهی که مرقوم گردیده باید آنچه مقدر شده از حدود مهریه و غیره بر لوحی بنویسند و هر دو امضاء کنند و تعدادی از شهود نیز امضاء نمایند تا حکم اقتران (ازدواج) ثابت گردد و سپس مهریه را برابر عدد واحد که مساوی ۱۹ می شود، مقرر فرموده اند و همچنین مقدار مهریه تا پنج واحد می تواند تعیین شود ($۱۹ \times ۵ = ۹۵$) یعنی تا نود و پنج مثقال که مساوی عدد لله است و با رضایت طرفین به صورت واحد به واحد یعنی یک واحد یا دو واحد... تا پنج واحد. و برای مردانی که در شهر زندگی می کنند واحد طلا و برای مردان روستائی واحد نقره را امر فرموده اند. اما در همین قسمت نکاح می فرمایند: " این قسم امر شده تا آن که کل مکلفین در فضل و سعه رحمت حق باشند و اموال خود را از سبل (راههای) دیگر در این مواقع صرف نمایند اگر الوف الوف (هزار هزار) بخشند بر یکدیگر، بآسی نیست یا صرف نمایند در موقع اقتران حرجی نیست. " (به طور خلاصه ذکر گردیده است)

حال ملاحظه فرمائید که بر چنین حکم محکمی در ۱۶۰ سال قبل نازل شده، چه ایرادها که می گیرند و چه سخنانی که برای فریب مردم، به هم می بافند. در حالی که خداوند برای راحتی نوع بشر احکامش را نازل فرموده است.

۲- در مورد حکم طلاق:

در باب دوازدهم از واحد ششم می فرمایند: "خداوند بین دو نفس به کلمه الله وصل فرمود. شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود که افتراق، شئون شجره محبت نبوده و نیست تا نفس مضطر نگردد بر او حلال نیست..." یعنی تا انسان مجبور نشود حکم طلاق بر او حلال نیست. زیرا افتراق (طلاق) ثمره درخت محبت نیست و سپس اگر مجبور به طلاق شد (چه زن و چه مرد) می فرمایند: "باید نوزده شهر بیان (یک سال) صبر نمایند. اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آن وقت جایز است." یعنی یک سال زن و مرد باید جدا از هم باشند اگر از رفتار خود پشیمان نشدند، حکم طلاق صادر می شود و اگر محبتی بین آنان حاصل شد که زندگی خود را ادامه می دهند.

۳- در مورد ثمره وجود یعنی اولاد:

در باب پانزدهم از واحد هشتم چنین نازل گشته: فی ان فرض لكل احد ان يتأهل لبيتي عنها من نفس يوحد الله ربها... (خلاصه به فارسی) بر هر نفسی تأهل واجب شده تا این که از او نفسی باقی

بماند که به وحدانیت خداوند ایمان بیاورد و سپس می فرمایند اگر یکی از این دو طرف به علتی نمی تواند صاحب فرزندی بشود، حلال است که به طرف مقابل اجازه دهد که اقتران نماید تا او صاحب اولاد گردد. می فرمایند: "هدف از ازدواج اخذ ثمره ای است از وجود خود که بعد از موت آن را ذکر کند به خیر و امر شده در بیان به اشدّ امر. حتی اذن داده شده که اگر سبب منع در طرفی مشاهده شود، اختیار اقترانی به اذن آن." یعنی اگر مرد یا زنی صاحب فرزند نمی شود نباید همسر خود را از داشتن فرزند محروم نماید بلکه باید اجازه دهد تا او بتواند با دیگری ازدواج نماید و صاحب اولاد گردد. حضرت باب اجازه اقتران (ازدواج) را داده اند و حکم اقتران هم از قبل ذکر شد که چگونه و با چه شرایطی است. از طرف دیگر این حکم فقط برای مردان نیست. حکم شامل هر دو نفر است یعنی اگر زنی هم دارای نقص بود به شوهرش باید اجازه دهد و از او طلاق بگیرد تا او بتواند با دیگری ازدواج نماید و صاحب فرزندی بشود. یعنی هریک از طرفین می تواند درخواست طلاق نماید و از همسرش جدا شود تا دیگری به تواند به آرزوی خود که داشتن فرزند است برسد و کسی باشد که بعد از خودش نام او را باقی بدارد و از او به نیکی یاد کند. یعنی در حقیقت برای این که هدف ازدواج که بقای نسل است حفظ شود.

حال باید توجه نمود که چگونه شخصی می تواند به چنین حکم محکم و واضحی آن همه تهمت و افتراء ناروا وارد سازد و

دستور الهی را به میل خود تعبیر و تفسیر نماید. عدم ادراک او از این حکم محکم الهی دلیل بر اشتباه حکم نیست. از طرف دیگر، چرا نفوسی که دم از ایمان می زنند بدون آنکه خودشان تحقیق و بررسی نمایند، چشم بسته این اوامر و دستورات را می پذیرند و باور می کنند. حقیقتاً انسان متعجب می شود که در قرن ۲۱ که مردم موفق به کشف کرات دیگر شده اند اما هنوز نفوسی در این مطالب بی دقت بوده و گوش خود را به دهان دیگران سپرده و بدون تفکر و تعقل هر چه را می شنوند، باور می کنند بدون آنکه کوچکترین تأملی بر آن گفته داشته باشند. آیا مثلاً هرگز فکر کرده اند که اگر در زنی نقصی وجود داشت و نتوانست از همسرش دارای فرزندی شود چه باید کرد؟ در این دیانت که حکم صیغه و یا داشتن همسران متعدد نهی شده است آیا آن مرد هم باید به همان روشی که برای زن خود خواسته عمل نماید؟ در این صورت دیگر چه نیازی به حکم ازدواج و طلاق است؟ آیا چنین چیزی اصلاً ممکن است؟! آن هم برای دیانتی که می فرماید: ذره ای عصمت اعظم از صد هزار سال عبادت و دریای معرفت است!! (مضمون بیان) و یا می فرماید: به راستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و جنودی که لایق این سردار است، اخلاق و اعمال طیبیه طاهره مرضیه بوده و هست.

در مورد سایر احکام هم به همین ترتیب قیاس شود. وقتی حکم تقوی و عفت و عصمت با چنین تأکیدی آن هم نه فقط برای

زنان بلکه به همان نسبت برای مردان هم نازل گردیده و حکم ازدواج با آن شرایط محکم و متین ذکر شده با وجود این برای فریب مردم آن را به میل خود تعبیر و تفسیر نموده و به مردم بی گناه و از همه جا بی خبر که پیرو آنان هستند، عرضه می نمایند، دیگر تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

والسلام علی من التبع الهدی.

لغت نامه

	الف:
امامان - جمع امام	ائمه
رساندن	ابلاغ
محکم کردن، متانت	اتقان
ثبت کردن، ثابت نمودن	اثبات
وقت معین، مهلت، مدت	اجل
گفته ها، روایات، قصه ها	احادیث
مجادله کردن، ایراد و انکار	احتجاج
خبرها	اخبار
گرفتن، مالک شدن	اخذ
فهمیدن، دریافتن	ادراک
پست ترین	ادنی

اذکار	دعاها، ذکرها
آراء	رای ها
ارتقاء	بالا رفتن، ترقی کردن
ارواح	روح ها
ازلی	بی آغاز، ابدی، همیشگی
اساتید	استادان، مربیان، بزرگان
استحضار	طلب حضور کردن، آگاهی
استشهاد	طلب شهادت و گواهی کردن
استنباط	درک کردن، معنی و مفهومی را فهمیدن
استنکاف	خودداری کردن
استناد	سند قرار دادن،
اسراف	زیاده روی کردن، ولخرجی و تلف کردن
استهزاء	مسخره کردن، دست انداختن
استیحاش	وحشت داشتن، ترسیدن و رمیدن
اطلاق	رها کردن، گشودن، مطلق
اظهر من الشمس	روشن تر از خورشید (آفتاب)
اعظم	بزرگترین، فخیمترین
اغفال	گول زدن، فریب دادن
افکار	اندیشه ها

دهان ها	افواه
اعتراف کردن، به زبان آوردن	اقرار
پناه به خدا بردن	العیاذ بالله
القاء امری از جانب خدا به قلب انسان	الهام
بازداشتن، منع کردن	امتناع
نظیرها، مانند ها	امثال
آرزومند	آمل
امانت داران، افراد مورد اعتماد	امینان
پیامبران، نبی ها	انبیاء
به نشاط آوردن، نیکو حال و با نشاط	انتعاش
آگاه کردن توأم با بیم، ترساندن	انذار
جدا شدن	انفصال
دوستان، یاران، بندگان مقرب الهی	اولیاء
خیالات، گمان ها	اوهام
صاحبان اراده، پیامبران صاحب کتاب	اولوالعزم
	ب:
ذاتی، از روی فطرت	بالفطره
نوظهور، جدید	بدیع
بهره مند	برخوردار

حائل بین دوجیز، محلی بین بهشت و جهنم	برزخ
به خاطر رضای الهی	به رضی الله
دلیل قاطع، حجت، دلیل	برهان
بینا، آگاه، دانا و هوشیار	بصیر
درونی، نهفتگی، نهانی	بطون
زنده شدن، به رسالت برانگیخته شدن	بعثت
موعود شیعه، یکی از القاب حضرت بهاء الله	بقیه الله
	پ:
جواب	پاسخ
پیام آور از جانب خدا	پیغمبر
	ت:
پافشاری کردن، اصرار در امری	تأکید
دگرگونی	تبدیل
کوچک شمردن	تحقیر
اندیشه نمودن	تدبیر
دودلی	تردید
مخلوط کردن	ترکیب
لرزیدن، مضطرب شدن	تزلزل
امر یا مطلبی را پذیرفتن	تصدیق

امریا مطلبی را آشکار کردن	تصریح
خیال، گمان	تصور
معنی نمودن، تفسیر کردن	تعبیر
طرفداری کردن بدون منطق و دلیل	تعصب
وابستگی	تعلق
آموختن، یاد گرفتن	تعلم
تحقیق کردن، جستجو کردن	تفحص
شرح دادن، معنی کردن و توضیح دادن	تفسیر
از هم جدا ساختن	تفکیک
پنهان کردن عقیده قلبی از روی ترس برای حفظ جان و اعتراف به معتقدات دیگر	تقیه
اشاره کردن، با اشاره مطلبی را رساندن	تلویح
با هم اختلاف داشتن، مخالف یکدیگر	تناقض
فرود آوردن، فرو فرستادن، وحی کردن	تنزیل
گمان نمودن	توهم
	ث:
دوم	ثانی
پاداش کارهای خوب، عطا و بخشش	ثواب

ج:

پدر بزرگ	جد
پیشانی	جبین
ساختگی، آفریدن غیر حقیقی، تقلبی	جعلی
لشکریان، جمع جند یعنی لشکر	جنود

ح:

نگهبان، حفظ کننده	حافظ
نیکی ها، زیبائی ها، خوبی ها	حسنات
برانگیختن، زنده شدن مرده ها در روز قیامت	حشرونشر
حقیقت ها، جمع حق	حقایق
درست است و در آن شکی نیست	حق لاریب فیه
یار و یاور، خالص، پاک و لطیف	حواری
لقب جانشینان حضرت مسیح	حواریون

خ:

ممتاز، برگزیده، مقرب	خاص
بیمناک، ترسان	خائف
ختم کننده انبیاء	خاتم النبیین
حرفهای بیهوده، خبرها و حدیثهای ساختگی و باطل	خرافات

خطبه	سخنرانی، وعظ و نصیحت
خلایق	مردمان، جمع خلق
خلیفه	جانشین
د:	
داعی	ادعا کننده، ندا دهنده
دال	دلالت کننده، هدایت کننده
دنائت	پست و حقیر، ذلیل و خوار
دهریان	منکران خدا و روح، طرفداران اصالت ماده
ذ:	
ذکر	حمد و ثنا گفتن، از القاب حضرت پیغمبر
ذلیل	خوار، حقیر
ذوالجلال	دارای جلال و بزرگی، خداوند
ذی بصیر	صاحب بینائی
ذیل	دامن
ر:	
راوی	روایت کننده، نقل کننده
رایج	متداول، جاری، روان
رئوس	سرها
ربانی	منسوب به رب، خدائی، پروردگاری

بازگشت، اصطلاحاً برگشتن به این عالم	رجعت
بازگشتن،	رجوع
مردن، درگذشتن	رحلت
مهربانی کردن، بخشودن	رحمت
نوشته ها، نامه ها، کتابها	رسائل
پیغام آوردن،	رسالت
فرستاده شده	رسول
بلند مقامی	رفعت
	ز:
از بین رفتن	زایل
نابودی	زوال
	س:
قیامت	ساعة
پرسش ها	سئالات
سئوال کنندگان	سائلین
پیشینیان	سابقین
درندگان	سباع
راه، طریق	سبیل
دوزخ، جهنم	سجین

سراج	چراغ
سرج	چراغها
سرگون	تبعید
سفاهت	دیوانگی
سقم	مریض، بیمار، کلام نادرست
سماویه	آسمانی
سنت	روش، رسم و عادت
سنن	روش ها، رسوم
سور	میهمانی
سهولت	آسانی
سیئات	گناهان، خطاها
سیف الله	شمشیر خدا
ش:	
شأن	مقام، حال، قدر و منزلت، رفتار، امر مهم و بزرگ
شبهات	دغل کاریها، گمان و تردیدها
شجره	درخت
شجره حقیقت	اشاره به مظهر ظهور، اصطلاحاً پیامبران
شریر	بدکار، پراز شر

دیانت، آئین، مجموعه احکام الهی	شریعت
	ص:
کتابها	صحف
سینه ها، ابتدا و مقدم بر هر چیز	صدور
راستی، درستی	صدق
آشکار ساختن، واضح و روشن کردن	صراحت
راه، طریق، اصطلاحاً پلی بین بهشت و جهنم	صراط
کنایه از امتحان الهی	صراط
خالص، بی شائبه	صرف
واضح، آشکار، روشن	صریحاً
سخت شدن	صلابت
پشت، حسب و نسب، سخت، شدید	صلب
شیپور بزرگ، بوق	صور
مادی، ظاهری، سطحی، غیرمعنوی	صوری
	ض:
دشمنی، مخالف	ضد
درون هر چیز، داخل هر چیز	ضمن

ط:	
طباق، برابر	طبق
جلوه ها، چهره ها، ظهورها، جمع طلعت	طلعات
پرندگان	طيور
	ظ:
آشکار شدن، پیدا شدن	ظهور
	ع:
بلند مرتبه	عالیقدر
عمل کننده، صنعتگر، والی، حاکم	عامل
ایرانی، غیرعرب	عجم
جایگاه خداوند، هیکل مظهر ظهور	عرش
بالا رفتن، صعود کردن	عروج
بری بودن از خطا، پاکی، بی گناه	عصمت
بزرگ، امیر، حاکم، از صفات خداوند	عظیم
مجازات عمل بد، کیفر، عذاب	عقاب
جسمانی، مادی	عنصری
بلند مرتبه ها، اصطلاحاً بلندترین درجه	علیین
بهشت	
آنچه ظاهرش معرف معنی و باطن باشد	عنوان

عالم ها، جهان ها	عوالم
پیمان، میثاق، وصیت	عهد
	غ:
غلبه کننده، بیشتر و زیادتر، چیره شدن	غالب
روشن، نورانی، درخشان	غراء
ناپیدا، راز، رتبه احدیت	غیب
	ف:
به مقصود رسیدن، نائل شدن	فائز
تباه، خراب	فاسد
واجبات دینی،	فرایض
جداکننده حق از باطل، لقب قرآن	فرقان
روان بودن سخن	فصاحت
گفته شده در بالا	فوق الذکر
بسیار بخشنده، عطاکننده	فیاض
	ق:
گوینده، اقرارکننده	قائل
قطع کننده، برنده	قاطع
قبیله ها	قبائل
نزدیکی	قرب

قرین	نزدیک، همدم، یار، شوهر
قضاوت	داوری کردن
قلع	قلعه ها
قهرأ	با حالت اجبار، با حالت غلبه
قیام	برخاستن، ایستادن
قیامت	برخاستن از قبر، برانگیخته شدن بعد از مرگ
قیامت	قیام و ظهور مظهر امر الهی
قید	ریسمان، بند، عهد و پیمان
ک:	
کیار	بزرگان، اشخاص مسن
کتب	کتاب ها
کرامت	بزرگی و ارجمندی، شرف و عزت نفس
کل حین	پیوسته، همه وقت، هر هنگام
ل:	
لائح	واضح، آشکار
لاتحصی	خارج از حد شمارش، بی شمار
لا تغییره...	تغییر نمی دهد آن را گذشت قرنها و دوران
لابی بعدی	بعد از من نبی نیست

ابدی، همیشگی، دائم، پیوسته	لا یزال
قبول و اطاعت کردن، بله گفتن، حاضر برای اجرا	لیبک
زبان خدا، کلام خدا	لسان الله
کلام نغز و نیکو، سخن پر لطف	لطیفه
پلیدی، آلودگی	لوث
	م:
آنچه که سؤال کردی	ما انت سئلت
آنچه را که نپرسیدی	ما لانت سئلت
اقدام به کاری کردن	مبادرت
شروع، اول	میداء
برانگیخته شده	مبعوث
مفتخر، افتخارکننده	متباهی
تجلی کننده، ظاهر شونده	متجلی
مختصر، کوتاه	مجمل
جست و جو کننده	متحری
جویندگان	متحریان
خودرأی، خود مختار	مستقل
گمان شده، تصور شده	متصور

مفصل	تفصیل داده شده، جزء جزء مطلب را بیان نمودن
متقن	محکم، متین، استوار
متلاشی	از هم پاشیده شده
مُجالس	هم نشین
مَجالس	مجلس ها
مجامع	محلّهای اجتماع، انجمن ها
مجهول	نامعلوم، ناشناخته
محاسبه	حساب شده
محال	غیر ممکن، ناشدنی
محشور	گردهم شده، برانگیخته شده
محقق	تحقیق شده، اثبات شده
محو	برطرف کردن
مخرجه...	خارج شده از دهان او
مخمور العین	چشم خمار، چشم مست و زیبا
مدارا	ملایمت
مدارس	مدرسه ها، محلّهای درس
مربوط	وابسته، پیوند، دارای نسبت
مرتبت	مقام، درجه، رتبه، منزلت

دشت عکا، سرزمین عکا	مرج عکا
رد شده، قبول نشده	مردود
ترسیده، بیمناک	مرعوب
جدا و خارج شده	مستثنی
طلب دلیل کردن، استدلال کردن	مستدل
دارای قابلیت	مستعد
زندانی، محبوس	مسجون
پاک کردن، زایل کردن	مسح
مثل و مانند	مشابَهت
نامداران	مشاهیر
سرافراز شده، معظم گردیده	مشرف
چراغدان	مشکوة
تشویق کننده	مشوق
راه رفتن، قدم زدن	مشی
گواه راستی، شاهد و دلیل	مصدق
تصدیق کننده	مصدق
مورد قبول و اتفاق همه مردم	مصطلح
خلاصه شده	مضمون
بازگشت، آخرت، دنیای بعد	معاد

گناهان، نافرمانی ها	معاصی
معنی ها	معانی
دشمنان، مخالفان	معاندین
روی برگردانندگان	معرضین
سخت، دشوار، مشکل	معضل
عفو کرده شده	معفو
مفهوم، معنی	معنا
مخالف، ناجور	مغایر
آمرزیده شده	مغفور
دانسته شده ها، مفهوم ها	مفاهیم
شیفته، مجنون	مفتون
تفصیل داده شده، روشن	مفصل
قابل درک و فهم	مفهوم
باهم سنجیدن	مقایسه
معین، قسمت، سرنوشت	مقدر
بی نیاز از شبهات مردمان	مقدساً عن...
سرمشق، کسی که از او پیروی می کنند	مقتدی
مراعات	ملاحظه
نامیده شده	ملقب

ملک الملوک	شاه شاهان
مماشات	همراهی کردن، با کسی راه رفتن
ممه‌ور	مهرشده
منافات	خلاف یکدیگر بودن
منتظر	مورد انتظار
منحرف	کج رونده، گمراه، از مسیر خارج شده
مندرج	داخل شونده، درج شده، نوشته شده
منزلت	رتبه، مقام، محل نزول
منسوخ	باطل شده
منظور	نظر کرده شده
منقاد	اطاعت کننده، فرمانبردار
منقضی	سپری شده، بسرآمده
منکر	ناپسند، زشت
موثق	محکم شده، مورد اطمینان
موعود	وعده داده شده
موقن	یقین دارنده
موقوف	ترک شده، منع شده، وقف شده
موهبت	بخشش
موهوم	تصورشده، گمان برده شده

آسان شده، سهل گردیده	میسر
	ن:
کمک کننده، یار و یاور	ناصر
پیشگوئی کردن	نبوت
کسی که به علم نحو وارد است	نحوی
فرود آمدن	نزول
مسیحی، پیروان حضرت عیسی	نصاری
احسان، آنچه عطا شده	نعمت
ضد، مخالف، معکوس	تقیض
راه واضح و آشکار، راه روشن	نهیج
نورانی، درخشان	نیر
	و:
رسیده	واصله
روشن و آشکار	واضح
وعده دادن و ترساندن	وعد ووعید
حادثه	واقعه
آگاه، مطلع، درک کننده	واقف
سخن کوتاه ولی با معنی، رساله مختصر	وجیزه
	:۵

هدیه	تحفه، پیش کش، ارمغان
هوام	حشرات موذی و زهردار
هورقلیائی	جسم لطیف باقی
هویدا	آشکار
هیمنه	سطوت، قدرت
ی:	
یوم الله	روز خدا، روز ظهور
یوم الرب	روز پروردگار، روز ظهور
یوم الحسرة	روز قیامت، روز قیام قائم
یوم الجزاء	روز قیامت
یوم الملكوت	اشاره به روز ظهور قائم
یقعل ما یشاء	می کند آنچه می خواهد
یقین	دانستن بدون شک و گمان
یهود	پیروان حضرت موسی

فہرست منابع و ماخذ

- ۱- حضرت بہاء اللہ، کتاب مستطاب ایقان
- ۲- حضرت محمد، کتاب قرآن کریم
- ۳- جناب اردکانی - نواب زادہ، معارف بہائی جلد ۶
- ۴- جناب اشراق خاوری - عبدالحمید، قاموس ایقان، ۴ جلد
- ۵- جناب اشراق خاوری - عبدالحمید، اقداح الفلاح، دو جلد
- ۶- جناب افنان - محمد، معارف بہائی، جلد ۱۰
- ۷- جناب حمدی آل احمد، دلیل و ارشاد
- ۸- جناب فرید - بدیع اللہ، معارف بہائی، جلد ۹
- ۹- جناب فیضی - محمد علی، حضرت نقطہ اولی
- ۱۰- جناب ابوالفضائل گلپایگانی، فرائد، چاپ مصر

- ۱۱- جناب ابوالفضائل گلپایگانی، مقاله اولی، نشر دوم
- ۱۲- نوزده هزار لغت، دو جلدی، بی نام
- ۱۳- هلاکوئی - فرهنگ، جزوه تدریسی ۱۳۴۳
- ۱۴- یزدانی - احمد، نظر اجمالی دردیانت بهائی، نشر پنجم
- ۱۵- روحانی - سید غلامرضا، برهان واضح، نشر ششم